

تلخیص معنی الاریب

(نوع)

تالیف : علی نجفلی زاده

از همزه تا سین

## مقدمه:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِينَ  
حَبِيبِ قُلُوبِنَا وَطَبِيبِ نُفُوسِنَا أَبِي الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ (صَلَّى  
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَعِتْرَتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَلَعْنُ الدَّائِمِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ  
أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ وَأَمَّا بَعْدُ أَشْكُرُ اللَّهَ عَلَى مَا أَنْعَمَنِي.  
عِلْمُ النَّحْوِ مِنَ الْعُلُومِ الَّذِي لَهُ فِي الرِّوَايَاتِ شَرَفٌ لَأَنَّ تَعْلِيمَهُ هَذَا الْعِلْمُ  
مَقْدَمَةٌ لِفَهْمِ الصَّحِيحِ كَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَفَاهِيمِ الْفِقْهِيةِ مِ مِنْ أَمْثَالِهِمَا.  
اتَعَلَّمَ مَعَالِمَ هَذَا الْكِتَابِ مُحَضَّرُ الْإِسْتِزَادِ الْعَظِيمِ لَهُ الْحَاجُّ مُحَمَّدُ أَمِينُ  
نَعْمَتِي فِي سَنَةِ ١٢٢١ أَشْكُرُهُ وَأَشْكُرُ رَبِّي.

على نبض قلبى زاده سرايى

ببيز ١٣٩٨

حوزه علميه اميرالمومنين (ع) تبريز

## «پیش گفتار»

### بسم الله الرحمن الرحيم

بدون شک تعلیم فرائض دینی یکی از مباحثی بوده که از صدر اسلام دارای جایگاه ویژه ای بوده و هست.

صرف یاد گیری مباحث فقهی و مسائل اولیه دین برای هر فردی لازم است ولی برای رسیدن به بعضی مطالب و بعضی نکته ها باید طی طریق کرده و علوم دیگری را هم یاد بگیرد از جمله از آن علوم، ادبیات عرب می باشد که برای فهم دقیق آیات و روایات به علم آموز کمک بسزایی می کند.

بنده این بخش از کتاب مغنی را نزد استاد بزرگوارم حاج محمد امین نعمتی تلمذ کرده ام و در همان ایام فیش برداری هایی از این مباحث انجام داده بودم که سال های بعد طلاب پایه سومی که خود این باب را می خواندند گاهی اوقات سوالاتی از بنده می پرسیدند و حتی چندین بار این مباحث را با طلاب فراوانی از روی همان فیش مباحثه کرده بودم و این بود که ما را به این فکر انداخت که فیش ها را جمع آوری کرده و نواقصی را که دارند را تکمیل کنیم تا سایر طلاب نیز از آن بهره مند شوند.

طی مشورت هایی که با اساتید محترم شد بنا بر این شد که قدمی فرا تر بگذاریم و برخی فیش هایی را که به صورت نموداری بودند را تبدیل به

متن ساده کنیم چرا که در نمودار نمی شود مطلب را به صورت کامل توضیح داد.

به کمک ایزد منان و یاری دوستان عزیز توانستیم در مدت نه ماه از دی ماه ۹۸ تا اواخر شهریور ۹۹ این فیش ها را تبدیل به کتاب کنیم.

لازم است از تمام زحمات افرادی که در این مهم ما را یاری کردند تقدیر و تشکر کنم.

و نکته آخر اینکه این کتاب شاید دارای ایراداتی باشد چه املائی چه لفظی از تمام بزرگواران دعوت به عمل می آید تا در صورت مشاهده به بنده اطلاع دهید که تا چاپ نهایی بر طرف شود.

علی نجفعلی زاده سراسر

تابستان ۹۹

## فهرست

- ۱ ..... «همزه»
- ۲ ..... «أ»
- ۱۵ ..... «آ»
- ۱۶ ..... «أجل»
- ۱۶ ..... «إذ»
- ۲۴ ..... «إذا»
- ۳۴ ..... «إذما»
- ۳۴ ..... «إذا=إذن»
- ۳۷ ..... «أل»
- ۴۲ ..... «ألا»
- ۴۴ ..... «إلا»
- ۵۰ ..... «اشكال»
- ۵۱ ..... «إلى»
- ۵۵ ..... «أم»
- ۵۷ ..... «مسائل»
- ۶۱ ..... «أما»

- ٦٢ ..... «أَمَّا»
- ٦٩ ..... «إِذَا»
- ٧٢ ..... «أَنْ»
- ٨١ ..... «تَنْبِيهِ»
- ٨٢ ..... «إِنْ»
- ٨٨ ..... «أَنَّ»
- ٩٠ ..... «إِنَّ»
- ٩٦ ..... «أَوْ»
- ١٠٠ ..... «تَنْبِيهِ»
- ١٠١ ..... «أَيُّ»
- ١٠٢ ..... «إِي»
- ١٠٣ ..... «أَيُّ»
- ١٠٧ ..... «ب»
- ١٠٨ ..... «ضابطة»
- ١١٨ ..... «بَل»
- ١٢٠ ..... «بَلَى»
- ١٢٣ ..... «ثُمَّ»

١٢٣ ..... «ثُمَّ»

١٢٧ ..... «مَسْأَلَةٌ»

١٢٨ ..... «حَاشَا»

١٣٢ ..... «حَتَّى»

١٤١ ..... «حَيْثُ»

١٤٣ ..... «خِلا»

١٤٦ ..... «رَبِّ»

## باب اول :

در باب اول مغنی از مفردات یعنی حروف و کلمات و معنا های آنها بحث و گفتگو خواهد شد .

حال باید به این نکته توجه کرد که منظور از مفرد چیست ؟  
مفرد در مقابل شش چیز واقع می شود.

۱. در مقابل مثنی و جمع مانند : زید مفرد و زیدان مثنی.

۲. در مقابل مضاف و شبه مضاف : مانند صلاة که مفرد و صلاة اللیل که مضاف می باشد.

۳. در مقابل مرکب که حال خود این بحثی دارد که مرکب به چند قسم تقسیم می شود که بحث درباره آن در اکثر کتاب های نحوی حتی در درآمدی بر نحو و نحو مقدماتی پایه اول هم آمده است.

۴. در مقابل علم مزجی ، اضافی و اسنادی که در باب علم در موردش دقیق بحث شده است.

۵. در باب اعداد که به معنای واحد و شماره یک می باشد .



۶. در مقابل جمله همان طور که در کتاب های نحوی هم آمده الاصل  
فی الخبر أن یکون مفرداً.

نکته : منظور از مفرد در این کتاب هم مورد سوم می باشد.

«أ»

اولین کلمه از کلمات مفردی که بحث خواهد شد همزه می باشد برای  
همزه دو معنا بیان شده:

الاول: نداء: مورد اولی که برای برای همزه گفته شده حرف ندا برای  
قریب می باشد مانند: «أفاطم» که ضمّه هم جائز می باشد.

نکته:

این مورد را که همزه برای نداء قریب است را فراء بیان کرده که به  
خوب یا بد بودن قولش در آینده اشاره خواهد شد.

الثانی : دومین موردی که برای همزه گفته شده استفهامیه بود می  
باشد که حال به بیان مسائلی در پیرامون استفهام می پردازیم.

## ارکان استفهام:

الف) مستفهم: سوال کننده

ب) مستفهم: شخصی که از او سوال می کنند.

ج) مستفهم عنه: موردی که در باره آن سوال می شود.

د) ادات استفهام: کلماتی که دلالت بر استفهام می کنند.

## استفهام بر دو قسم است:

الف) استفهام حقیقی: استفهامی است که مستفهم قصدش از سوال کردن از مستفهم طلب فهم مستفهم عنه می باشد یعنی غرض اصلی رسیدن به علمی است که نزد سوال کننده هنوز جهلی بیش نیست.

ب) استفهام مجازی: استفهامی که مستفهم قصدش از سوال کردن واقعاً این نیست که به جهلی که دارد پایان بخشد بلکه اغراض دیگری دارد که ان شالله در آینده بیان خواهد شد.

**نکته:**

تمام سوال هایی که خداوند از زبان خود جاری فرموده اند و خداوند نقش مستفهم است نوع استفهام ، استفهام مجازی است چرا که خداوند نمی خواهد با این سوال ها درمانی بر جهل خود کند .

**نکته :**

در آیه «امِنْ هُوَ قَانِتٌ اَنَاءَ اللَّيْلِ» جائز دانسته اند که هم می توان که همزه موجود در آیه برای ندائی باشد و هم می تواند برای استفهام باشد.

**قول اول:**

یعنی همزه را ندائیه لحاظ کنیم این قول را جناب فراء بیان کرده اند که دارای یک وجه ضعف و دو وجه قوت می باشد

**نکته :**

حائز اهمیت است که بدانیم وجه ضعف فراء وجه قوت کسانی است که می گویند همزه برای استفهام است و وجه قوت فراء وجه ضعف کسانی است که می گویند همزه برای استفهام می باشد.

وجه ضعف جناب فراء:

جناب فراء شما که می گوئید همزه برای استفهام است در آن آیه قول ضعیف و دور از تجربه می باشد چون در هیچ جای قرآن نداء به غیر «یا» نیامده است .

وجه های قوه جناب فراء:

الف) سالم ماندن از ادعای مجاز: زیرا اگر بگوییم که همزه برای استفهام است همان طور که گفته شد در قرآن استفهام هایی که از جانب خداوند متعال صادر شده اند مجازی هستند و چون این آیه از زبان خداوند متعال صادر شده است مجازی بوده و مجاز نسبت به حقیقت مقامش کمتر است و به عبارت دیگر حقیقت نسبت به مجاز برتری دارد.

ب) سالم ماندن از کثرت حذف: زیرا اگر همزه را برای استفهام بگیریم تقدیر جمله این گونه می شود: « اَمِنْ هُوَ قَائِلٌ خَيْرًا ام هَذَا الْكَافِرُ » که با این فرض باید کلمات و اجزای زیادی را از جمله باید حذف کرد «عَدَمُ الْقَدِيرِ اُولَى مِنَ التَّقْدِيرِ».

### حمایت ابن هشام از دیگران در وجه دوم:

همان طور که گفتیم و چه قوت فراء برای افرادی که قائل به استفهامیه بودن همزه هستند وجه ضعف به شمار می رود ابن هشام هم برای دفاع و حمایت از قول دوم جوابی در نفی وجه قوت دوم فراء بیان کرده است .

ابن هشام می گوید: جناب فراء و چه قوت دوم شما دارای اشکالی از این قرار می باشد که نیازی نیست که سه تقدیر و محذوف در نظر گرفته شود تا کثرت حذف به وجود آید بلکه می توان به جای آنها یک خبر را در نظر گرفت و گفت محذوف « گمن لیس کذالک » می باشد و حال اینکه در این صورت از کثرت حذف در امان می مانیم و اگر جمله ای باشد بعد آن به او عطف می کنیم.

### ویژگی های همزه استفهام:

از آنجایی که همزه اصل ادوات استفهام است یا به عبارت دیگر ام الباب همزه است دارای چند ویژگی می باشد:

(الف) قابلیت حذف شدن را دارد:

فرق نمی کند همزه مقدم بر «ام» با شد یا موخر در هر صورت می توان همزه را حذف کرد مصنف می گوید: در مثال «هَذَا رَبِّي» اصل جمله «اهَذَا رَبِّي؟» بوده است که همزه استفهام حذف شده است و منظور از مواضع ثلاث این است که حضرت ابراهیم (ع) این جمله را در سه جا به کار برد در مقابل خورشید پرستان ، ستاره پرستان ، قمر پرستان .

ولی بعضی محققین بر این باورند که در این جمله همزه ای حذف نشده است بلکه این جمله خبریه است چرا که یکی از راه های مغلوب کردن دشمن این است که ابتدا با او هم عقیده شوی و سپس بر عکس آن را با اثبات برسانی و در اینجا هم حضرت با آنها ابتدا هم عقیده می شود و بعداً عیبی برای آنها میگیرد مثلاً به ستاره پرستان بعد هم عقیده شدن می گوید : این چه خدایی است که با آمد خورشید می رود.

(ب) مشترک بین استفهام نصوری و تصدیقی:

استفهام بر دو نوع است :

الف) تصدیقی: یعنی جهل از خود نسبت و حکم می باشد برای مثال ما می دانیم زیدی وجود دارد ولی نمی دانیم قائم هست یا نه که در این صورت جهل ما از فعل و حکم بوده که این نوع استفهام را استفهام تصدیقی می نامند.

ب) تصویری: یعنی ما از حکم خبر داریم بالغرض قیامی صورت گرفته و ولی از اجزاء آن مثل زمان ، مکان ، فاعل ، مفعول و... خبر نداریم مثلاً می دانیم فردی قائم هست ولی نمی دانیم آن فرد کیست و یا که قائم بوده است.

ماحصل این تقسیمات این است که همزه استفهام هم می تواند سوال از تصور داشته باشد و هم سوال از تصدیق بر خلاف «هل» که فقط از تصدیق سوال می کند و بقیه ادوات مانند: کم، کیف، این و... که از تصور سوال می کنند.

ج) دخول همزه استفهام هم بر جمله منفی و هم جمله مثبت :

یکی دیگر از ویژگی های که همزه استفهام دارد این است که قابلیت دخول مشترک هم بر جمله منفی و هم جمله بر جمله مثبت را دارد مانند : « أَلَمْ يَعْلَمَ بِأَنَّ اللَّهَ يَرِي » بر خلاف دیگر ادوات استفهام .

(د) تمام التصدیر بودن :

تمام التصدیر بودن همزه به دو دلیل است : الت بر

الف) همزه استفهام بعد از «أم» ی که دلالت بر اضراب م کند واقع نمی شود بر خلاف سائر ادوات که واقع می شوند.

ب) اگر همزه در جمله ای واقع شود که به وسیله «فاء» ، «ثُمَّ» و یا «واو» عاطفه عطف می شود همزه از جمله معطوف به جمله معطوف علیه نقل مکان می کند و قبل از حرف عاطفه قرار می گیرد (بنابر نظر سیبویه و جمهور).

رد ز مخشری :

جناب ز مخشری می گوید: قول سیبویه و جمهور که قائل بودند همزه استفهام بر حروف عطف هم مقدم می شود درست نیست چون همزه در محل اصلی خودش آمده است یعنی اصل آیه «أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ» این گونه بوده أمَكثُوا فَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَكثُوا» بوده که جمله حذف شده است و همزه باقی مانده است.

ولی بعضی افراد بر قول جناب ز مخشری اشکالی با این عنوان وارد کرده اند و گفته اند که جناب ز مخشری کار شما بجز تکلف و سختی



چیز دیگری ندارد. زیرا بنا بر نظر شما باید محذوف و مقدری فرض کرد که در نظر گرفتن آن دارای سختی و قباحت است لأن الظاهر أولی من التقدير.

ولی زمخشری خودش هم دیده شده در بعضی مواقع خلاف این قولش عمل کرده است.

### معانی مجازی همزه استفهام :

همان طور که قبلا هم اشاره شد همزه استفهام گاه واقعا برای طلب فهم است و گاه هدفش چیز دیگری است یعنی دارای معنای مجازی است که حال به بیان آن معانی می پردازیم.

### الاول: تسویه:

این معنا در صورتی حاصل می شود که همزه استفهام بعد از کلماتی که دال بر معانی مساوی است قرار بگیرد مانند: سواء، لا ابالی، ما ابالی، لیت شعری و... داخل شود بر جمله ای که قابلیت نائب شدن مصدر از آن جمله باشد

مانند: «سواءٌ عَلَيْهِمْ اَسْتَعْفَرْتَ لَهُمْ اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ» ترجمه: ( برای آنها آمرزش بخواهی یا نخواهی بر ایشان تفاوت نمی کند) که در این

مثال همزه بعد از سواء قرار گرفته و بر سر جمله ای آمده که می توان عوض از آن مصدر استغفار را قرار داد.

الثانی: انکار ابطالی:

یعنی اینکه قول ما بعد همزه نا درست است و کسی که این قول را ادعی می کند درغگو است مانند: «أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا» ترجمه: (آیا پروردگارتان پسران را مخصوص شما ساخته و خودش دخترانی از فرشتگان برگزیده است؟) که می توان فهمید که قول ما بعد همزه یعنی برگزیدن خداوند ملائکه ها را به عنوان دخترانش نادرست بوده و کسی که این قول را ادعی کند درغگو است.

الثالث: توبیخی:

این مورد بر خلاف مورد قبلی که می خواست قول ما بعد را نادرست جلوه دهد می خواهد بگوید که این مورد اتفاق افتاده و قبولش هم می کند ولی غرض از آوردن این نوع استفهام ملامت کردن فاعل فعل می باشد مانند: «أَتُنْفِكَا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ.» ترجمه: (آیا از روی

دروغ به سوی معبودانی به غیر خدا می روید؟) که می خواهد بفهماند که رفتن آنها بسوی پرستش خدایان دیگر واقع شده و واقعیت دارد ولی مجردا می خواهد که آنها را مورد ملامت و سر زنش قرار دهد.

#### الرابع: تقدیر:

تقدیر مصدر باب تفعیل بوده و به معنای وادار کردن مخاطب بر اقرار کردن و اعتراف کردن به امری که نزد متکلم یا همان مستفهم معلوم و واضح است و هدف اصلی اقرار کردن مخاطب یا همان مستفهم است. و همزه استفهام نیز این کاربرد را دارد مانند: «أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ انَّخِدُونِي وَاُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» ترجمه: (آیا تو به مردم گفتی که من و مادر را به عنوان دو معبود در برابر خداوند یکتا انتخاب کنید؟) که در این آیه سوال کننده خداوند متعال است که از حضرت عیسی می پرسد این مردم که ادعا می کنند که تو خدای آنان هستی این را تو گفته ای که تو را خدای خود قرار دهند یعنی در این سوال امر نزد خداوند معلوماست که گفته یا نگفته ولی فقط می خواهد از خود حضرت عیسی اقرار بگیرد.

نکته:

در این نوع استفهام هر کسی که مورد اقرار قرار می‌گیرد بعد از همزه استفهام واقع می‌شود مانند مثال بالا که أنت بعد همزه قرار گرفته یعنی باید او اقرار کند

الخامس: تهکم:

یعنی از آوردن همزه قصدش این باشد که طرف مقابل را مسخره کرده و عاجز نشان دهی مانند: «أَصَلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ تُتْرِكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا» ترجمه: ( آیا نماز تو امر می‌کند که ما دین پدرانمان را ترک کنیم؟ ) این آیه از زبان قوم حضرت شعیب هست که برای مسخره کردن حضرت می‌گویند نمازت به تو دستور می‌دهد تا آنچه را پدرانمان میپرسیدند ترک کنیم؟ واقعا سوال نمی‌کنند که بدانند چه کسی می‌گوید بلکه صرفا می‌خواهند با این بیان او را مسخره کنند.

السادس: امر:

بعضی اوقات هدف از آوردن همزه استفهام امر کردن است امر یعنی طلب انجام کاری مانند: «وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ» تر

جمه : ( آیا شما هم مثل ما تسلیم شده اید؟ ) که واقعا هدفش فهمیدن این نیست که اسلام آورده اند بلکه می خواهد بگوید ایمان بیاورید.

السابع: تعجب:

برخی اوقات هدف از آوردن استفهام ایجاد تعجب است درست است آنچیزی که فهمیده می شود از خود کتاب این است که رساندن متعجب بودن است ولی به هر حال می توان برای نمونه این آیه را بیان کرد: «أَلَمْ نَرِ الْإِلَهَ رَبَّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلَّ» ترجمه : ( آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده ساخت؟ ) واقعا هدف از سوال کردن در این آیه این نیست که بگوید نظر کرده ای یا نه بلکه می خواهد تعجب را برساند که چگونه خداوند سایه را گسترانده است.

الثامن: استبطاء:

استبطاء یعنی اظهار سست شمردن و اظهار تنبلی مانند: «أَلَمْ يَأْنِ  
لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» ترجمه: ( آیا وقت آن نرسیده  
که دل‌های کسانی که ایمان

آورده اند قلبهایشان در مقابل ذکر خداوند خاشع گردد؟) در این نوع  
استفهام واقعا نمی‌خواهد که بداند وقت آن رسیده یا نه که دل‌هایشان  
خاشع شود بلکه می‌خواهد بگوید چرا کندی و سستی میکنید؟

## «آ»

یکی دیگر از حروفی که از آن در اینجا بحث شده است حرف آ است که  
در اصل آا بوده است که بنا بر قاعده ا تخفیف قلبی همزه تبدیل به آ  
شده است

و کاربردش برای ندای بعید است و حرف نداء واقع شدن آن سماعی  
است یعنی هر جا که خواستیم نمی‌توانیم برای ندا استفاده کنیم و این  
قید را کوفیون ذکر کرده اند بر خلاف سیبویه که ذکر نکرده است.

## «أجل»

یکی دیگر از کلماتی که دارای همزه است «أجل» است این کلمه به عنوان حرف جواب استفاده می‌شود منظور از حرف جواب یعنی اینکه در مقابل کسی که خبر می‌دهد و مثلاً می‌گوید قام زید برای تأیید کردن کلامش می‌آید و در مقابل خبر جو (مستفهم) برای علم دار کردن و اعلام کردن است مثلاً در جواب کسی که سوال می‌کند اقام زید؟ و یا برای وعده است در مقابل کسی که به انجام دادن فعلی امر می‌کند.

## «إذ»

یکی دیگر از حروفی که متشکل از همزه است حرف إذ است «إذ» بر چهار صورت می‌آید:

الاول: اسم برای زمان ماضی که این خودش دارای چهار استعمال است و چهار نقش دارد:

۱ مفعول فیه: این مورد غالبی است و زیاد واقع می‌شود همانند: «إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا» که در این مثال مفعول فیه واقع شده است.

۲ مفعول به: دومین ترکیب «إِذ» مفعول به واقع شدن است و این نوع ترکیب بیشتر در اول داستان‌ها می‌باشد که در این صورت یا اذکر محذوف است و یا در ظاهر آمده است که إِذ مفعول به برای آن اذکر مقدر یا ظاهری است همانند: «وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا» إِذ مفعول به برای فعل ظاهری یعنی اذکروا می‌باشد البته اینکه إِذ مفعول به برای فعل محذوف باشد را نفی کرده جناب مصنف چون می‌گوید در این صورت زمانشان متفاوت می‌شود.

۳ بدل اشتمال از مفعول به: بعضی‌ها قائلند بر اینکه در مثال «وَأَذْكُرُوا فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا» إِذ بدل اشتمال از مریم قرار گرفته است.

۴ مضاف الیه اسم زمان: «إِذ» گاهی اوقات هم مضاف الیه واقع می‌شود از اسم زمانی که قابلیت برای حذف شدن را دارد مانند: حینند یا ندارد مانند: «بعد إِذ» که اگر «بعد» حذف شود معنا را نمی‌رساند.

الثانی: اسم برای زمان آینده:



این قسم از «إذ» را برای رساندن معنای آینده است مانند: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» که جمهور این قسم را قبول نکرده و گفته اند این قسم مانند وَنُفِّخَ فِي الصُّورِ محقق الوقوع است یعنی چون اتفاق افتادنش حتمیت دارد پس می توان از قسم اول گرفت و گفت اسم برای زمان ماضی است.

الثالث: تقلیلیه: بحثی که در این باب نیازاست بررسی شود این است که تقلیل بر دو قسم است:

الف) نصی: مانند: «جئتک لمیجئک ایای» که لام موجود بر سر «مجئک» دلالت بر تقلیل می کند در این مورد لازم نیست بین عامل و معمول اتحاد زمانی باشد.

ب) سیاقی: یعنی از سیاق کلام تقلیل فهمیده می شود مانند: «ضربت زیداً اذ اساء» که در این مورد لازم است بین علت و معلول اتحاد زمانی باشد.

حالا مثالی که در کتاب برای تقلیل زده شده است این آیه است: «وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنْكُمُ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ» در این آیه اختلاف شده است بعضی افراد می گویند تقلیل نصی است و نص همان إذ است و بعضی می گویند تقلیل سیاقی است که در مورد اول یعنی

تقلیل صریح بدون اشکال است ولی در مورد دوم اشکالاتی را متوجه  
میشویم:

الف: زمان دو فعل ظلم و عدم نفع همان علت و معلول یکی نیست.

ب: مشکل ترکیبی که این خودش در سه موضع پیش میاید:

۱ بدل از الیوم نمی تواند باشد. علت: چون بین اینها ارتباطی وجود  
ندارد تا بدل شود.

۲ ظرف برای فعل لن ینفع واقع نمی شود. علت: چون فعل واحد در دو  
ظرف متضاد عمل نمی کند.

۳ ظرف برای مشترکون نمیشود به سه علت: امعمول خبر حروف مشبعة  
بالفعل بر آنها مقدم نمی شود.

۲ اشتراک در عذاب است نه در ظلم کردن .

۳ معمول صلة بر موصول مقدم نمی شود.

الرابع: مفاجأة: یکی دیگر از معانی و آخرین معانی إذ مفاجأة است  
مفاجأة یعنی ناگهانی اتفاق افتادن این نوع إذ واقع می شود بعد از  
کلمات بینا یا بینما همانند کلام حضرت امیر المومنین (ع) که

میفرمایند: «و إنَّ أهل الدنیا کرب بینا حلوا إذ صاح لهم» که در این موضع إذ برای مفاضة می باشد چون هم واقع شده بعد کلمه بینا و هم معنای ناگهانی بودن را می رساند یعنی ناگهان فریاد زدن.

حال در خود اینکه إذ مفاضة ظرف مکان است یا ظرف زمان است یا حرف به معنای مفاضة است یا حرف تاکید است اقوالی وجود دارد که هم اکنون آنها را بیان میکنیم:

### هنا بیان اختلافات الموجودة في إذ المفاضة :

الاول. ترکیب ابن جني بنا بر نظر ظرفیت: عامل «اذ» همان فعلی است که بعد از «اذ» واقع شده است و عامل بین و بینما محذوف می باشد.

الثاني. ترکیب شلوبین بنا بر ظرفیت: إذ اضافه شده بر جمله مابعد و فعل مابعد در بینا و بینما عمل نمی کند بلکه عامل بینا و بینما فعل محذوف است و إذ بدل از این دو است.

الثالث. قيل: عامل بینا و بینما فعل بعد از آن است و إذ بدل است.

الرابع. قيل: بينا يا بينما خبر برای مبتدای محذوف است مانند: «بینما أنا قائمٌ إذ جاء زيدٌ» که تقدیرش چنین است بینما اوقات قیامی مجییءٌ زید و اذ حرف مفاجاة است.

الخامس. قيل: بينا و بینما مبتدأ است واذ خبر از آن است.

### «مسألة»

نکته قابل توجه این است که «اذ» دائم اضافه است به سوی جمله، گاه به سوی جمله اسمیه و گاه به سوی جمله فعلیه که جمله فعلیه هم فعلش ماضی است لفظاً و معنیاً یا فقط معنیاً

بعد از فهم اینکه «اذ» همیشه به سوی جمله اضافه می شود باید به این مطلب هم توجه کرد که گاهی می شود که حذف شود یک جزء جمله و طرف مقابل توهم کند که «اذ» اضافه شده است به طرف مفرد مانند قول شاعر:

كانت منازل آلاف عهدئهم إذ نحن إذ ذاك دون الناس اخواناً

در حالی که باید توجه شود که نحن و ذاک هر دو مبتدا هایی هستند که خبرشان حذف شده است.

و اما ترکیب خود دو «إذ» به این قرار است که «إذ» دوم خبر برای نحن نیست چون اسم زمان نمی تواند از اسم عین خبر خبر واقع شود بلکه «إذ» دوم ظرف برای خبر مقدر است و اذ اولی ظرف است برای عهدئهم.

**نکته:**

گاهی جمله مابعد «إذ» حذف می شود و به جای آن بر آخر «إذ» تنوینی لاحق می شود که این تنوین را تنوین عوض می نامند.

اخفش گمان کرده که همانا إذ در این موضع معرب می باشد چون زائل شده است افتقاری که موجب مبنی شدنش بود و همانا کسر داده شده به آن برای اعراب اعراب است نه بنا چون مضاف إلیه قرار گرفته است.

## ردّ قول اخفش:

الأول: جناب اخفش که ادعا می‌کنید شباهت إذ در اینجا از بین رفته چون دیگر نیاز به جمله ندارد شباهتش به به حرف در اینجا شباهت افتقاری نبوده که از بین رود بلکه شباهتش وضعی بوده یعنی از لحاظ کم بودن حروف شباهت رسانده است.

الثانی: و اگر هم نظر شما را قبول کنیم و بگوییم که شباهت، شباهت افتقاری بوده باز هم حرف شما درست نیست چون افتقار باقی است چرا که می‌توان مثل موصول گفت که صلة حذف شده و موصول باقی مانده است.

الثالث: و اگر دلیل دوم ما را هم قبول نکنید که ما حذف شدن جمله را به حذف شدن جمله صله در باب موصول تشبیه کرده بودیم دلیل دیگری داریم و آن اینکه تنوینی که آمده عوض از جمله است و در حکم این است که جمله مذکور است.

## «إِذَا»

یکی دیگر از کلماتی که دارای همزه می باشد کلمه «إِذَا» است، این کلمه خودش بر دو قسم است :

الأول. مفاجأة:

همان طور که در بحث «إِذَا» مفاجأة بیان شد این نوع از «إِذَا» دلالت بر وقوع

ناگهانی می کند و خودش دارای شروطی است:

الف) مختص به جمله اسمیه است.

ب) نیاز به جواب ندارد مثل شرط.

ج) در اول جمله واقع نمی شود.

د) معنایش حال می باشد به اعتبار ماقبلش.

مانند: «فَأَلْقَاهَا فَاذًا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى» که هر چهار شرط در این مثال موجود است یعنی هم بر سر جمله اسمیه آمده، و هم جوابی هم ندارد برخلاف شرط، و در اول جمله واقع نشده است و معنایش هم حال است. نکته:

مراد از حال در شرط چهارم حال تکلم متکلم نیست بلکه حال وقوع فعل ماقبل می باشد یعنی مضمون جمله ما بعد از إذا در حال وقوع بعد إذا صورت گرفته است

### اقوال موجود في إذا الفجائية:

الاول: بعضی می گویند ظرف زمانی است که قائل این قول زمخشری و به تبع آن زجاج است.

الثانی: بعضی افراد هم می گویند ظرف است ولی از جنس مکانش که این قول را هم مبرّد و به تبع آن ابن عصفور انتخاب کرده اند.

الثالث: افرادی هم هستند که اسم بودن إذا فجائية را از ریشه نفی می کنند و قائل بر این هستند که حرف است و منتخبین این این قول اخفش و به تبع آن زمخشری است.



**نکته :**

بعضی افراد گمان کرده اند که عامل دو قسم اول فعل محذوفی است که اشتقاق یافته از ماده مفاجأة ولی به این مطلب توجه نکرده اند که عامل ظرف در نزد نحوین به غیر زمخشری خبر مذکور می باشد مانند: خرجت فإذا زید جالس شاهد در جالس است که خبر مذکور برای زید بوده و عامل إذا می باشد و یا حتی می شود که خبری محذوف عامل در إذا باشد مانند : فإذا الأسد که خبر حاضر یا موجود محذوف است.

**تطبیق چند مثال با اقوال:**

زمانی که گفته شود «خرجت فإذا الأسد».

**بنابر نظر میرد:**

اگر بنابر نظر میرد برویم که گفته بود ظرف مکانی است میتوان گفت «الاسد» مبتداً بوده و خبرش «الحاضر» بوده که حذف شده است و اشکالی هم به معنا نمیرساند.

**بنابر نظر زجاج:**

اگر بنابر نظر زجاج برویم که گفته بود ظرف زمان می باشد در معنا اشکالی پیش می آید چون نمی شود از اسم ذات (جثه) به وسیله اسم زمان خبر داد.

**بنابر نظر اخفش:**

اخفش که قائل بود به حرف بودن آن طبق نظر او «اذا» در اینجا ترکیبی ندارد چون حروف معمول واقع نمی شود.

**الثانی: غیر المفاجأة: إذا در این مورد خود بر دو نوع است:**

**الاول: غالبی (کثیر الاستعمال)**

**الثانی: غیر غالبی (قلیل الاستعمال)**

**فالاول: اما مورد غالبی که برای ظرف زمان استقبالی که که مقتضی معنای شرط است استفاده می شود که خود دارای مواردی است:**

**الف) بر جمله اسمیه بر خلاف مورد قبلی داخل نمی شود و فقط بر جمله فعلیه داخل می شود.**

**ب) به جزاء نیاز دارد.**

ج) می‌تواند در ابتدای جمله نیز واقع شود.

د) واجب نیست با زمانش منطبق باشد.

مانند قول حضرت امیر المومنین (ع) که می‌فرمایند: «إِذَا سَأَلْتُ فَاسْأَلْ تَفْقَهَا وَ لَا تَسْأَلْ» که در این مثال هم بر جمله فعلیه داخل شده هم جزاء دارد و هم در ابتدای جمله واقع شده و زمانش هم وجوبا با او مطابقت نکرده است.

ماگفتیم «إِذَا» غیر فجائیه داخل بر جمله فعلیه می‌شود و حال باید توجه کرد بعد از «إِذَا» چه فعلی واقع می‌شود حال آنچه گفته شده این است که بیشتر فعل ماضی واقع می‌شود ولی به ندرت دیده شده که مضارع هم واقع شود ولی کم واقع شده است.

**نکته:**

واو قرار گرفته بر سر «و إِنَّمَا دَخَلَتِ الشَّرْطِيَّةُ...» و او دفع دخل است یعنی می‌خواهد جواب از اشکال مقدری بدهد که اگر کسی اشکال کند که شما که می‌گویید: إِذَا غیر فجائیه بر سر جمله فعلیه می‌آید پس چرا در این مثال بر سر اسم داخل شد؟

اما جوابی که از این اشکال داده می‌شود این است که: این اسماء که «إِذَا» بر آنها داخل شده است فاعل برای فعل مقدر است بنا بر قاعده المحذوف عند الدلیل کالظاهر اشکالی ندارد.

**تنبيه:**

ما در اول بحث کردیم که إِذَا دارای ۲ نوع استعمال است غالبی و غیر غالبی. نوع غالبی بحث شد اما نوع غیر غالبی را حال بحث میکنیم:  
فالثانی: اما مورد دومی که خود دارای سه خصوصیت است:

(۱) ظرفیت

(۲) استقبالیّت

(۳) شرطیت

**نکته اول:**

گاهی إِذَا از معنای اولی خود یعنی ظرفیت خارج می‌شود و این قول را ابوالحسن قائل شده و گفته در آیه «وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ

زُمْرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا «اِذَا مَجْرور واقع شده به وسیله حتی جارِه و همچنین ابو الفتح ابن جنی هم گفته در آیه «اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ (۱) لَيْسَ لَوْفَعَتِهَا كَاذِبَةٌ (۲) خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ (۳) اِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا (۴)» اِذَا اول مبتدأ و اِذَا دوم خبر است و محلا مرفوع هستند و خافضة و رافعة که هر دو منصوب هستند و جمله لیس وقتها کاذبة حال از کلمه الواقع هستند

ولی جمهور و نحویین آن را انکار کرده و گفته اند در مورد اولی باید گفت که حتی در آیه حرف ابتدا بوده و بر جمله داخل شده و «حتی» استثنافیه بوده و عمل نکرده است و در مورد دومی اِذَای دوم بدل اِذَای اولی است. و اِذَای اولی خودش هم ظرف است برای خافضة که خود آنها یعنی خافضة رافعة خبر برای مبتدای محذوف است و جواب اِذَا محذوف است.

### نکته دوم:

گاهی اِذَا از معنای دوش یعنی استقبالی خارج می شود که شاهد بر این مدعی دو چیز است :

الأول: استعمال شدن این نوع اِذَا در زمان ماضی مانند «وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ».

**الثانی:** استعمال در زمان حال و این مورد در جایی است که إذا بعد از قسم واقع شود مانند: و اللیل إذا یغشی

**نکته سوم:**

گاهی اوقات إذا از معنای سوم یعنی شرطیت خارج می شود مانند: وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ در این مثال إذا ظرف است برای خبر مبتدایی که بعد از او قرار گرفته می باشد.

توجیه هایی برای عدم خروج از شرطیت:

(الف) فاء جواب شرط محذوف است

(ب) هم تید از فاء غضبوا است.

(ج) اصل جواب محذوف است و این نائب مناب آن بوده و تفسیرش می کند:

اشکال های این هشام به ترتیب:

(الف) مردود است چون نمی توان فاء جواب شرط را حذف کرد مگر

ضرورتب

(ب) مردود است چون راه کج رفتن است و الظاهر اولی من التقدير

(ج) تکلف و خود را به سختی انداختن است بدون ضرورت

از از موارد خروج إذا از معنای شرط وقتی است که إذا بعد از قسم  
مانند: «وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى» زیرا هر شرطی نیاز به جواب واقع شود  
دارد و اگر بگوییم که ماقبلش جواب برای آن است و تقدیر این گونه  
است: «إِذَا يَغْشَى اللَّيْلُ أَقْسَمْتُ» صحیح نخواهد بود چون:

(الف) همانا قسم انشایی است و انشاء هم تعلیق بردار نیست یعنی  
نمی توان معلق کرد که اگر فلان شرط محقق شود قسم میخورم و اگر  
محقق نشود قسمی نمیخورم چون انشاء ایجاد کردن است ولی معلق  
کردن امکان وقوع و عدم وقوع را دارد.

(ب) نمی توان جواب محذوف را خبریه گرفت چون نمی تواند جمله  
انشائیه جمله خبریه را تفسیر کند

**نکته:**

قول صحیح این است که در این مثال إذا ظرف است.

ناصب إذا شرطیه:

**الأول: قول المحققين : ناصب إذا فعل شرط است.**

اشكال ابو البقاء: إذا دُئِمَ الإضافة است و همانا مضاف إليه در مضاف نمی تواند عمل کند

جواب بر اشكال: در این مورد إذا دایم الإضافة نیست و إضافة نشده است.

**الثانی: قول الاكثرين: ما في الجواب من فعل أو شبه فعل (منظور این است که عامل فعل یا شبه فعلی است که در جواب است حال این گفته اعم از فعل شرط یا غیرش می تواند باشد.**

### **اشکالات وارده بر این قول:**

**الف)** بنا بر این نوع ترکیب دو جمله تبدیل به یک جمله می شود چون إذا مضاف و مابعدش مضاف إليه است و إذا معمول جواب می شود که در این صورت کلهم یک جمله می شود.

**ب)** در بعضی شرط هایی که جواب و شرط زمانشان متفاوت است مانند: «إذا جئتنی الیوم اگر متک غدا» نمی شود إذا معمول جوابی باشد که زمانش متفاوت با إذا است عمل کند.



ج) گاهی در جواب إذا شرطیة إذا فجائیة یا اِنَّ می آید که اینها صدارت طلب هستند و نمی تواند ماقبل صدارت طلب در مقابلش عمل کند و گاهی هم در جواب شبه فعل می آید که صفت است و باز هم نمی تواند در مقابلش عمل کند.

### «إِذَا»

التعریف: «إِذَا» از ادات شرط است و معنای آن تعلیق و ترتب وقوع جزا بر شرط می باشد و از ادات شرط عامل است و در دو فعل شرط و جزا را جزم می دهد

سیبویه قائل به این است که «إِذَا» حرف بوده و به منزله «إِنَّ» است و ابن سراج و مبرد و فارسی قائل به این شده اند که ظرف است و عملش جزم است قلیلاً نه ضرورتاً خلافاً لبعضهم.

### «إِذَا=إِذْن»

یکی دیگر از کلماتی که دارای همزه می باشد کلمه «إِذَا» است در این کلمه که آیا اسم است یا حرف نزاع ها و اختلافاتی وجود دارد که حال به آنها می پردازیم:

الاول: قول مشهور: مشهور بر این قایل هستند که حرف است ولی در خود این مورد هم اختلاف است:

الف) حرف بسیط: ابن هشام خودش قایل بر این است که «إِذَا» حرف بسیط است و عامل نصب چیست و اینکه خودش ناصب است یا نه باز اختلاف است که ابن هشام قایل بر این است که آن ناصب مقدره ای وجود دارد که او نصب میدهد.

ب) حرف مرکب بعضی افراد قایل بر این شده اند که «إِذَا» تشکیل یافته از چندین کلمه است که بنابر نظر خلیل «إِذَا» متشکل از إِذَا+أَنْ است و بنابر نظر ابو علی إِذَا+أَنْ است.

الثانی: کوفیون: اهل کوفه بر این باورند که «إِذَا» اسم بوده و تنوینی که بر آن ملحق شده تنوین عوض از جمله می باشد و فعل مابعد آن بنابر آن ناصبه ای در تقدیر است منصوب شده است.

معانی «إِذَا» بنابر اقوال مختلف:

سیبویه: جواب و جزاء است

شلوبین: در هر جا برای جواب و جزاء می آید.

فارسی: غالباً معنی جواب و جزاء را با هم می دهد و گاهی فقط معنای جواب را دارد.

نکته: إذا غالباً برای در جواب این با لو شرطیه که مقدر یا ظاهری است واقع می شود.

تلفظ إذا هنگام وقف:

الف) بنا بر قوی هنگام وقوف باید با الف وقف شود. تشبیهاً لتنوین النصب و هذا قول الجمهور

ب) و برخی هم میگویند هنگام وقف با نون وقف می شود و هذا قول ما زنی و المبرد

کتابت إذا:

بنا بر نظر جمهور: إذا

بنا بر نظر ما زنی و مبرد: إذن

ولی فراء میگوید: اگر عمل کند إذا و اگر عمل نکند با نون یعنی إذن نوشته میشود.

### شرایط عمل إذاً:

الف) تصدیرها: یعنی صدارت طلب بوده و در اول جمله واقع میشود.

ب) استقباله: یعنی زمان آن آینده باشد.

ج) اتصالها أو انفصالها بالقسم أو بـ«لا» النافیة: یعنی متصل به فعل مضارع باشد و یا اگر هم منفصل شد به وسیله قسم یا لای ناقیه قاصله انداخته شود.

### نکته:

جماعتی از نحویین می گویند: زمانیکه إذا واقعه شود بعد از واو یا فاء در آن دو وجه هم جایز است یعنی هم اهمال هم اعمال.

## «أل»

این کلمه بر سه قسم است :

الف) موصوله: این نوع الف لام داخل بر اسم فاعل یا اسم مفعول میشود و معنای موصول دارد و همان کارایی ها را که الذی دار د این هم دارد این نوع الف و لام اسم است.

نکته: سه چیز میتواند صله ال موصوله قرار بگیرد اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبیه که در دو قسم اول همه اتفاق نظر دارند ولی مورد آخر اختلافی است.

فرق بین صفت مشبیه و اسم فاعل:

اسم فاعل دلالت بر حدوث میکند ولی صفت مشبیه دلالت بر ثبوت میکند.

نکته:

اصل در صله جمله بودن است و باید فعل باشد یا هر چیزی که قابلیت تبدیل شدن به فعل را دارد و چند چیز هستند که در حال ضرورت میتوانند صله قرار گیرند: جمله اسمیه، جمله ظرفیه، فعل مضارع،

ب) تعریف: این قسم برای معرفه کردن چیزی بر او داخل می شود که خود دارای سه قسم است:

الاول: عهد: عهد خودش هم بر سه قسم تقسیم می شود.

الف) ذکری: یعنی قبلاً لفظاً ذکر شده و الآن با گفتن الف و لام باز هم ذکر میشود همانند ضمیر غایب که اول مرجعش ذکر میشود و بعداً ضمیری عوض از آن می آوریم مثال برای این قسم مانند: «اللّه نور»

السموات و الارض مثل نوره کمشکاة فیها مصباح المصباح فی زجاجة  
 كأنها کوکب درّی» که در این مثال الف و لام المصباح عهد ذکری است  
 از مصباح قبلی.

ب) ذهنی: در ذهنش چیزی وجود دارد که معلوم است و با این الف و  
 لام آن را در نظر گرفته است. مانند: «إذ یبايعونک تحت الشجرة» که  
 در این مثال متکلم شجر و درخت معلومی در ذهنش دارد که با آوردن  
 الف و لام بر سرش میخواهد ان را بیان کند.

ج) حضوری: یعنی چیزی که بر سر آن الف و لام آورده می شود در  
 حضورش قرار دارد مانند: «الیوم اکملت لکم دینکم» که الف و لام  
 آمده بر سر الیوم دلالت بر حضور در آن روز را دارد.

الثانی: جنس: جنس خودش بر سه نوع تقسیم می شود:

الف) استغراق افراد: یعنی می توان الف و لام را برداشت و به جایش  
 حقیقه کلمه کل را قرار داد مانند: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خَسْرٍ» که میتوان به  
 جای الف و لامی که بر سر انسان آمده کلمه کل را قرار داد و گفت:  
 «کل انسان لفي خسر».

ب) استغراق صفات: در این مورد هم می توان الف و لام را برداشت و به جایش کلمه کل را قرار داد ولی این بار نه حقیقه بلکه مجازاً مانند: زید الرجل علماً. که در این مثال به جای الف و لام می توان کلمه کل را قرار داد ولی مجازاً منظور از مجازاً این است که نه واقع زید تمام مردان است بلکه دارای صفات مردان می باشد مثل شجاعت، قدرت، علم و... .

ج) ماهیت: در این مورد نه می توان به جای «ال» کل را قرار داد نه حقیقه و نه مجازاً بلکه صرف بیان ماهیت آمده است مانند: «جعلنا فی الماء» که منظور ماهیت ماء است.

د) زائده: الف و لام زائده هم خودش بر دو نوع است:

۱. لازمه: این نوع الف و لام در دو موضع پیدا میشود:

اول: در اسماء موصول که در خود این هم بحث است که بعضی ها میگویند الف و لام زائده بوده و تعریف به وسیله صله است. و بعضی ها هم می گویند الف و لام خودش تعریف است.

الثانی: در علم که خودش سه نوع است:

۱. یعنی قبلا معنایی داشته است که حال از آن روی گردانده است و به معنای دیگری روی آورده. مثل: «الات» و معنای اول و دوم باهم ارتباط معنایی دارند.

۲. مرتجل: یعنی قبلا برای معنایی وضع شده بود و حال در معنای دیگری استفاده می شود که این معنا با معنای قبلی ارتباط معنایی ندارند مانند: السموأل

۳. بالغلبة: یعنی بر اثر استعمالی که غلبه کرده بر اثر کثرت علم شده مانند: البیت که بیت به هر خانه گفته می شود ولی چون زیاد در خانه کعبه استعمال شد آن را در حال برای خانه کعبه علم شده است.

۲. غیر لازمه: این خودش قَلت و کثرة دارد که قلت در شعر و نثر استفاده می شود و کثرة که در کلام فصیح استفاده می شود.

**سوال:**

آبا الف و لام می تواند از مضاف الیه نایب شود؟

**جواب:**



۱. جایز است: کسانی که قائل به نیابت شده اند استنادشان به بعضی از آیات و روایات است و قائلین این نظر کوفیون و عده ای از بصریون هستند.

۲. جایز نیست: توجیه این افراد بر عدم نیابت این است که در مثال هایی که گروه اول استناد کرده اند ضمیر در تقدیر است نه این که حذف شده باشد و قائلین این نظر بعضی از اهل بصره هستند.

## «ألا»

یکی دیگر از کلماتی که دارای همزه است «ألا» است این کلمه دارای پنج معناست که اکنون به شرح آنها میپردازیم:

الاول: تنبیه: تنبیه یعنی آگاه سازی و در اینجا به معنای آگاهی بر مهم بودن و حتمی بودن مابعد ألا را می رساند. مانند: «ألا إنهم هم السفهاء» که می خواهد بفهماند سفیه بودن آنها حتمی است و بعضی افراد بر حسب لحاظ مکان این نوع ألا که در اول واقع میشود نام آن را استفتاح نهاده اند.

الثانی: توبیخ: دومین معنایی که براتی اَلَا ذکر کرده اند معنای توبیخ است مانند: «ألا أرعوا» که می خواهد با بیان توبیخ بگوید چرا کسی که پیر شده است از کار زشت دست بر نمی دارد.

الثالث: تمنی: تمنی یعنی آرزوی شیء محال مانند اینکه پیر آرزو کند که کاش جوانی بر میگشت که محال است یکی از معانی اَلَا هم تمنی است یعنی می خواهد محال بودن فعل را برساند مانند: «ألا عمر ولی...» یعنی ای کاش عمر رفته بر میگشت.

سزاوار است که در این بحث سه خصوصیت تمنی نیز بیان شود:

۱. خبر ندارد نه لفظ و نه تقدیرا. دلیل: چون اَلَا به معنای اَتَمَنی است و اَتَمَنی غنی از خبر است.

۲. مراعات محل اصلی جائز نیست دلیل: چون اَلَا به منزله لیت است و در لیت هم این کار ممکن نبود

۳. امکان الغاء وجود ندارد. دلیل: همان دلیل مورد دوم.

الرابع: استفهام از نفی: معنای چهارمی که برای اَلَا گفته شده است استفهام از نفی است. مانند: «ألا اصطبار؟» یعنی: آیا صبری نیست؟

الخامس: عرض یا تحفیض: یعنی به معنای طلب کردن وضع شده است ولی با این فرق که اگر با نرمیت باشد عرض و اگر اب خشونت باشد تحفیض می گویند.

و این نوع ألا داخل بر سر جمله فعلیه میشودمانند: «ألا تأكلون» که مثال برای عرض است که با نرمیت و مهربانی میگویدمیل کرده و بخورید و در «ألا تقاتلون» که با خشونت می گوید بکوشید.

**نکته:**

ألا در موارد دوم، سوم و چهارم فقط بر سر جمله داخل می شود. این نوع کلمه دلالت بر طلب با تندی تحفیض می کند و مانند سایر ادات تحفیض مختص جمله خبریه می باشد.

**«ألا»**

یکی دیگر از حروفی که دارای همزه می باشد ألا است این کلمه دارای چهار وجه است:

الاول: استثناء: مانند: «فشربوا منه إلا قليلا منهم» که آمده مابعد خودش را از ماقبلش استثناء کرده است اما این قسم خود بر دو نوع است:

الاول: تام:

تام یعنی اینکه مستثنی منه ذکر شده باشد و این خود بر دو نوع است: الف) متصل: متصل یعنی اینکه حقیقتاً مابعد إلا داخل در ماقبل إلا بوده مانند: «جاء القوم إلا زیداً» که واقعا زید و إلا آن را خارج کرده است جزیی از قوم به شمار می رود که إلا آن را خارج کرده است که این خود دو قسم است:

۱. موجب: موجب یعنی استثناء جمله مثبت است. مانند: «جاء القوم إلا زیداً» که زید را حقیقتاً از قوم خارج میکند و جمله مثبت است. در این صورت اعراب مستثنی نصب خواهد بود.

۲. منفی (غیر موجب): یعنی إلا استثنایی که میکند در جمله منفی است مانند: ما جاء القوم إلا زیدا که زید را از قوم ولی نه در جمله

مثبت بلکه در جمله منفی خارج میکند در این صورت اعراب مستثنی منه هم میتواند نصب باشد و هم رفع.

علت رفع مستثنی در تام متصل منفی:

**سوال :**

حال در اینکه نصب میتواند مستثنی در حالت تام متصل منفی بردارد یا نه اتفاق نظر است که میتواند ولی حال اختلاف در این است که اگر رفع برمی دارد علت رفع مستثنی چیست؟

**جواب:**

۱: بنا بر نظر بصریون به خاطر بدل واقع شدن از القوم (مستثنی منه)

۲: بنا بر نظر کوفیون به خاطر عطف کردن به القوم (مستثنی منه)

(ب) منفصل: منظور از منفصل این است که واقعا **إلا** مابعد خودش را از ماقبلش استثناء نمیکند بلکه مجازاً استثناء میکند مانند: **جاء القوم إلا** حمارا که مابعد **إلا** یعنی حمار واقعا داخل در قوم نیست بلکه مجازا میگوییم **إلا** آن را خارج میکند و این قسم هم دارای دو قسم است:

(۱) موجب

(۲) منفی: که این اقسام در بالا توضیح داده شد همان تعاریف در اینجا هم وجود دارد که اعراب هر دو قسم هم منصوب است.

الثانی: مفرغ:

مفرغ یعنی مستثنی منه در کلام مذکور نباشند و فقط مستثنی ذکر شده باشد. مانند: ما جائنی إلا زیداً که در اصل این گونه بود. ما جائنی احد إلا زیداً و از جهت اعرابی مقتضی ماقبل إلا است به این معنی که فرض کنیم إلا نیامده و مستثنی بعد از إلا واقع شده است در این صورت چه اعرابی را می خواست همان اعراب را می دهیم.

الثانی: به منزله غیر (وصفیه):

معنای دیگری که برای إلا گفته شده است معنای غیر است مانند: «لو کان فیهما آلهة إلا الله لفسدنا» که در این گونه موارد به معنای غیر معنی می شود اگر در آسمانها و زمین غیر خدای یگانه خدای دیگری بود نظم جهان به هم میخورد.

لا یجوز فی إلا أن تكون للاستثناء لأن:

اشکال معنوی: اگر اِلا را در اینجا استثناء بگیریم اشکال معنوی پیش میآید چون در این صورت آیه فوق چنین معنی می شود (در خداوند هایی که غیر الله است) و این باعث شرک می شود چون با این کلام قائل می شویم که خدایان دیگری هم غیر خدا وجود دارد.

اشکال لفظی: و باز هم با استثناییه قرار دادن اِلا اشکالی این بار از جهت لفظ به وجود می آید و آن اینکه مستثنی باید لفظ عام باشد بطوری که مستثنی را شامل شود و ما بتوانیم از آن خارج کنیم.

### نکته:

اِلا و مابعدش صفت هستند و موصوفش دو حالت دارد:

الاول: جمع نکره: مانند مثال گذشته که اِلا و مابعدش صفت برای جمع نکره یعنی آلهة بودند.

الثانی: شبه جمع نکره: خود دارای دو قسم است:

۱- معرفه شبیه به نکره: مانند: «الاصوات اِلا بفامها» که در این مثال اِلا و مابعدش صفت برای الاصواتی که معرفه شبیه به نکره است می باشد.

۲- شبه جمع: کل اخ مفارقه اخوه لَعَمْرُ أَبِيكَ إِلَّا الْفِرْقَانِ» که در این مثال إِلَّا و مابعدش صفت برای کل أَخ که از نظر معنا شبیه به جمع است.

نکته: موصف و مابعد إِلَّا دو صورت دارد:

الاول: مطابق هم باشند از لحاظ مفرد، مثنی و جمع مانند: جاء الرجلان إِلَّا الزیدان که در این صورت فایده تخصیص می دهد.

الثانی: مطابق هم نباشند از لحاظ مفرد، مثنی و جمع مانند: جاء الرجلان إِلَّا زید که در این صورت فایده تاکید میدهد.

فرق های بین إِلَّا و غیر وصفیه:

الف) موصوف غیر قابل حذف است ولی موصوف إِلَّا و مابعدش قابل حذف است پس می توان گفت جائنی غیر زید ولی نمی توان گفت که جائنی إِلَّا زید

ب) إِلَّای وصفیه در جایی صحیح است که إِلَّا استثناییه صحیح باشد بر خلاف غیر.

الثالث: عاطفه: معنای سوم إِلَّا عاطفه بودن است یعنی إِلَّا به معای واو عاطفه است. مانند: «إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَى الْمَرْسَلُونَ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلْ



حسنا بعد سوء». که با در نظر گرفتن این معنا میگوییم که در این آیه  
 اِلَّا به معنای واو عاطفه است هم از نظر معنا و هم از جهت احکام اما  
 جمهور اِلَّا را در این مثال بر استثنائیه منقطع حمل نموده اند به خاطر  
 اینکه پیامبران به خاطر عصمتی که دارند مرتکب گناه نمیشوند. نظر  
 آقای سید سلمان این است که اِلَّا برای استثنای متصل است.

الرابع: زائده: یعنی دارای هیچ معنایی نیست بلکه صرفاً تاکید است  
 این قسم را اصعمی و ابن جنی بیان کرده اند. و جناب ابن مالک جهت  
 تقویت قول آنان شعری آورده و گفته که در این مثال «أرى الدهر اِلَّا  
 منجونا بأهله» زائده است.

### اشکال:

استدلال جناب ابن مالک برای قسم چهارم به این شاهد مثال درست  
 نیست چون در بعض نسخ ها به جای أرى الدهر، ما الدهر آمده است  
 که با آمدن ما کلام منفی شده است و این را میتوان گفت استثنای بوده  
 و از جنس مفرغ است و اگر هم فرض کنیم که أرى الدهر درست است  
 باز اشکالی با این عنوان که أرى جواب برای قسم مقدر است که لا از  
 اولش جواب قسم حذف گردید. و در این باره که آیا مگر می شود که لا  
 از جواب قسم حذف شود آیه ای برای تقویت قول ما وجود دارد.

## «إلی»

یکی دیگر از کلماتی که دارای همزه می باشد إلی می باشد این کلمه در میان نحوی ها به حرف جر شناخته می شود و از آنجا که هر حرف جری دارای معنایی است ما در این جا به بیان معانی إلی می پردازیم:

الاول: انتهای غایت: انتهای غایت همان طو رکه از معنایش معلوم است یعنی پایان چیزی و این معنی در دو موضع استفاده میشود:

الف) انتهای غایت مکانی مانند: «سرت من المسجد الحرام الی المسجد الاقصى».

ب) انتهای غایت زمانی مانند: «أتموا الصیام الی اللیل».

سوال:

آیا غایت داخل در حکم معنی است یا نه:

جواب:

در اینکه آیا داخل در معنی می شود یا نه دو صورت وجود دارد:  
 الف) قرینه وجود دارد؛ که در این صورت طبق قرینه عمل می شود.  
 ب) قرینه وجود ندارد؛ که در این صورت سه قول وجود دارد:

۱- تدخل مطلقاً

۲- تخرج مطلقاً

۳- قیل: اگر غایت با معنی هم جنس باشد داخل است و اگر هم جنس  
 نباشد داخل نمی شود

الثانی: معیت: یعنی همراهی مانند: «من أنصاری إلى الله» که در این  
 مثال من استفهامیه بوده و این گونه سوال میکند: چه کسی مرا یاری  
 میکند همراه خداوند

الثالث: تبیین: این گونه إلى برای بیان فاعل حبّ و بغض می باشد  
 یعنی هر چیزی که إلى بر سر آن داخل می شود و او را به عنوان مجرور  
 خود بر میدارد فاعل حبّ و بغض می باشد فرق نمی کند که از فعل  
 تعجب باشند یا افعال تفضیل. مانند: قال رب السجن احب الیّ

الرابع: مرادف لام (استحقاق): معنای چهارمی که برای اِلی بیان می شود هم معنا بودن اِلی معنای حرف جرّ لام است که معنای غالبیش استحقاق است مانند: «الامر الیک» که اهل بصره آن را بر انتهای غایت حمل کرده اند.

الخامس: مرادف فی (ظرفیت): جمعی از نحوین این معنا را ذکر کرده اند و استناد کرده اند ب این مثال: «کأنی اِلی الناس که میگویند اِلی به معنای فی ظرفیت می باشد اما جناب ابن عصفور اشکالی بیان کرده اند و گفته که «مطلی» به معنای «مبغض» است و این معنا با اِلی متعدی می شود پس اِلی به معنای فی نیست.

السادس: موافق معنای عند عند به معنای نزد بوده و دلالت بر ظرفیت مکانی می کند مانند: «ثم محلّها الی البیت العتیق» که در این آیه به معنای عند آمده است.

السابع: توکید: یعنی اِلی زائده بوده و صرف تاکید را می رساند و این قول را جناب فراء بیان کرده.

**سوال:**

آیا غایت داخل در حکم مغنی است یا نه؟

**جواب:**

در اینکه آیا داخل در غایت می شود یا نه دو صورت وجود دارد :

الف) قرینه وجود دارد؛ در این صورت طبق قرینه عمل می شود.

ب) قرینه وجود ندارد؛ در این صورت سه قول وجود دارد :

۱. قیل: تدخل مطلقاً

۲. قیل: تخرج مطلقاً

قیل: اگر غایت با معنی هم جنس باشد داخل است و اگر هم جنس

نباشد داخل نمی شود.

**سوال:**

آیا می شود حرف جرّی معنای حرف جر دیگری را بردارد مانند اینکه

بگوییم «إلی» معنای حرف جر «فی» را برداشته است؟

**جواب:**

در اینکه می شود یا نه اختلافی است و آن اختلاف به این صورت است:

الف) بصره: بصره قایل بر این است که حروف جر مانند حروف جزم و نصب هستند و جانشین هم دیگر نمی شوند.

ب) کوفه: حروف جر این قابلیت را دارند که از یکدیگر از حیث معنایی نایب شوند.

توجه های کوفه از مواردی که مورد توهم بصره است:

الاول: معنای جمله را طوری تاویل می کنیم که با معنای اصلی حروف جر مطابق باشد مانند: «لأصلبنکم فی جزوع النخل» به این نحو توجه می شود که داخل برگ های درخت به صلیب کشیده شده است

الثانی: تضمین کردن معنای فعلی بر متعلق حروف جر که آن فعل با آن حرف جر متعدی می شود.

الثالث: به صورت شاذ یک حرف از حرف دیگری نایب شده است.

«أم»

یکی دیگر از کلماتی که دارای همزه می باشد أم است.

أم دارای چهار نوع استعمال است:

الاول: متصله: که در دو جایگاه استعمال می شود:

الف) بعد از همزه تسویه: یعنی «أم» واقع شود بعد از همزه ای که دلالت بر مساوی بودن می کند مانند: «سواء علیم أأنذر تهم أم لم تذرهم» که میتوان به جایش مصدر بنشیند.

ب) بعد از همزه استفهام: بعد از همزه استفهامی می آید که به وسیله همزه و أم از تعیین سوال می شود مانند: أزید قائم أم عمر

وجه تسمیه أم متصله:

علت نام گذاریمه أم متصله این است که ماقبل أم و مابعد أم غنی نیست از دیگری

فرق و تمایز دو قسم أم متصله:

الف) در مورد اول یعنی «أم»ی که واقع شده بود بعد از همزه تسویه نیازی به جواب نیست ولی در مورد دوم یعنی أمی که واقع می شود بعد استفهام نیاز به جواب هست.

(ب) مورد اول قابلیت صدق و کذب را دارد بر خلاف مورد دوم که این قابلیت را ندارد.

(ج) همزه تسویه بین دو جمله فعلیه واقع می شود بر خلاف استفهامی که گاهی بین دو مفرد و گاهی بین دو جمله واقع می شود.

(د) می تواند ماقبل و مابعد همزه تسویه که جمله است را به مصدر تأویل کنیم بر خلاف استفهامی

### مسائل:

(الف) أم متصله از نوع دوم یعنی زمانی که همزه اش استفهامی بود این نوع استفهام مستحق جواب می باشد و باید با تبیین یکی از دو طرف أم جواب داده شود.

(ب) اگر أم متصله از نوع اول باشد یعنی همزه اش تسویه باشد در این نوع کلام می توان به وسیله نعم یا لا جواب داد.

(ج) در مورد اینکه آیا أم یا ماقبل و یا مابعد أم را می توان حذف کرد نظراتی وجود دارد:

۱. عده ای گفته اند میتوان هم أم هم ماقبل و هم مابعد آن را حذف کرد.



۲. بعضی افراد گفته اند ماقبل أم (معطوف علیه) را میتوان حذف کرد.

۳. و بعضی افراد می گویند میتوان مابعد أم (معطوف) را حذف کرد همراه اینکه أم و ماقبلش حذف نشود.

الثانی: منقطعه: این مورد از معنای أم بر خلاف مورد قبلی که ماقبل أم از مابعدش غنی نبود این در مورد غنی است و خود این قسم سه نوع است:

الف) ماقبل «أم» خبر محض باشد منظور از محض این است که از آن اراده انشاء نشده باشد. مانند: «تنزیل الكتاب لاریب فیه من رب العالمین، أم یقولون افتریه بل هو الحق من ربک» که تنزیل از مبتدا و کتاب مضاف الیه آن و جمله لاریب فیه خبر برای تنزیل است.

ب) مسبوق به همزه ای است برای غیر استفهام حقیقی باشد مانند: «أ لهم أرجل یمشون بها أم لهم أیدٍ یبیطشون بها». که هدف از استفهام موجود در آیه واقعا برای رفع جهالت نیست همان طور در باب همزه استفهام بیان شد گاهی هم می شود غرض از استفهام چیز دیگری است که مجازی گفته می شود. و در آیه هم واقعا نمی خواهد سوال کند بلکه غرض انکار ابطالی است.

ج) مسبوق به استفهامی که غیر همزه باشد مانند: «هل یتوی الاعمی و البصیر أم هل تستوی الظلمات و النور» که در این آیه از استفهام استفاده شده ولی استفهام غیر همزه بلکه از طریق هل استفهام ایجاد شده است.

### نکته:

معنای اصلی أم منقطعه اضراب است اضراب یعنی: نادیده گرفتن و قطع نظر کردن از معنای قبل «أم» ولی گاهی می شود که در کنار معنای اضراب معانی دیگری هم قبول میکند.

مانند استفهام انکاری یا استفهام طلبی و منظور از طلبی همان استفهام حقیقی است مثال برای صرف اضراب مانند: «هل یتوی الاعمی و البصیر أم هل تستوی الظلمات و النور» که در این آیه فقط معنای اضراب را دارد و دلیل بر این مطلب این است که «أم» معنای استفهام را ندارد چون ادات استفهام بر ادات استفهام دیگر داخل نمی شود. و مثال برای اضراب همراه استفهام انکاری مانند: «أم له البنات و لکم البنوت» و علت متضمن بودن معنای استفهام انکاری این است که اگر صرف اضراب بود لازم می آمد اثبات شود فرزندان برای خداوند.

مثال برای اضراب همراه با استفهام طلبی (حقیقی) مانند: «أَنِّها لابل أم شاة؟» این کلام در موقعی صادر می شود که فردی یک سیاهی می بیند که از دور می آید ولی نمی داند که آن سیاهی شتر است یا گوسفند که تقدیر موجود در این کلام به این قرار است: «أهی شاة أم الابل؟».

**نکته:**

چون أم منقطعه بر مفرد داخل نمی شود در مثالی که گذشت مبتدائی در تقدیر گرفته می شود به این صورت: إنها لابل أم شاة؟ ولی ابن مالک گفته که نیازی به تقدیر مبتدا نیست چون «أم» مانند «بل» موجب عطف می شود و شاهد بر این مدعایش استشهاد کرده بر کلام افرادی که میگویند: «إنَّ هناک لابل أم شاء» که لفظ شاء منصوب است بتا بر عطف بر لفظ ابل.

**تنبیه:**

گاهی می شود که در یک مثال هم امکان متصله بودن باشد و هم احتمال منقطعه بودن مانند: «قل أتخذتم عند الله عهدا فلن يخلف الله عهده أم تقولون علی الله ما لا تعلمون».

زمخشری گفته: احتمال دارد که أم در این آیه به معنای متصله باشد یعنی استفهام در این مورد حقیقی نباشد بلکه تقدیری (مجازی) باشد و احتمال دارد که منقطعه هم باشد به معنای اضراب (قطع نظر و روی گردانیدن از ماقبل) یعنی استفهام در این صورت انکاری حساب می شود.

الثالث: تعریف: سومین وجهی که برای أم وضع شده است تعریف است یعنی کار الف و لام تعریف که قبلاً گفته شد را میکند و این قول را فیله هایی بنام «طی» و «حمیر» قائل شده اند.

مانند: «یرمی و رائی بامسهم و امسلمة» که أم های موجود بر سر کلمات «سهم» و «سلمه» برای تعریف می باشد.

### «أما»

یکی دیگر از الفاظی که دارای همزه می باشد «أما» می باشد «اما» نیز دارای چندین معانی است که حال به آنها اشاره می کنیم:

الاول: حرف استفتاح: به معنای ألابی تنبیهیه که در اول کلام واقع می شود مانند فرمایش حضرت امیر المومنین: «أما لو أذن لهم فی الکلام لأخبر و لم أن خیر الزادة التقوی».

نکته قابل توجه این است که استعمال این نوع «أما» قبل از قسم غالبی می باشد.

**نکته:**

زمانی که «ان» بعد از «أما» واقع شود مکسور می شود همان طور که وقتی که بعد از آلا تنبیه قرار می گرفت مکسور می شد.

جناب مالقی معنای دیگری هم برای أما بیان کرده آن هم معنای حرف عرض است عرض همان طور که قبلا گفته شده یعنی طلب همراه لین و نرمیت مانند: «أما تقوم، أما تقعد» ولی بعضی هم گفته اند که کلمه أما مرکب از أ+ما است که أ برای استفهام تقریری بوده و ما نافیه است.

**« أما »**

یکی دیگر از کلماتی که دارای همزه می باشد أما می باشد أما دارای سه معنای شرط، تفضیل و توکید است. که حال به اثبات آنها می

پردازیم

**الاول: شرط:** دلیل بر اثبات شرط این است که لزوماً بعد از اَمَّا همیشه فاء واقع می شود و فاء در زبان عربی از سه نوع خارج نیست: عاطفه، زائده، رابطه.

**نفی عاطفه:** دلیلی که برای اثبات عاطفه نبودن می کنیم این است که فاء عاطفه نمی تواند بین مبتدا و خبر یا به عبارتی دیگر بین عامل و معمول واقع شود چون موجب عطف معمول بر عامل می شود.

**نفی زائده:** دلیلی هم که برای عدم زائده بودن آورده شده است این می باشد که اگر بگوییم زائده است زائده بودن این قابلیت را دارد که هر کجا خواستیم قرار دهیم و هرر کجا بدمان آمد دورش کنیم ولی حال می بینیم که فاء قرار گرفته بعد از اَمَّا وجوبی است و قابل حذف شدن نیست.

با اثبات اینکه فاء واقع شده بعد اَمَّا نه عاطفه است و نه زائده پس نتیجه می گیریم که از نوع تنها فاء باقی مانده یعنی رابطه (جواب) است.

**حذف فاء بعد اَمَّا:**

حال در فوق بیان اینکه فاء بعد أَمَا حذف نمی شود ولی باید توجه کرد که مواضع و جایگاه ها فرق می کند و گاهی هم بیان می شود که فاء بعد أَمَا حذف شود ولی با شرایطی خاص مثلا:

الف) اگر می خواهیم تنها فاء را حذف کنیم این دارای دو صورت است:

۱. در حال اختیار: جایز نیست و شاذ است

۲. در حال اضطرار: در حال ضرورت می توان مانند: ضرورت شعری.

ب) ولی اگر می خواهیم همراه مدخولش حذف کنیم مطلقا چه در حال ضرورت و چه در حال اختیار جائز است مانند: «فَأَمَّا الَّذِينَ اسودت وجوههم أَكْفَرْتُمْ بعد ایمانکم آل عمران» / ۱۰۶ که اصل این مثال این گونه بوده است: «فیقال لهم أَكْفَرْتُمْ» که فاء همراه مدخولش یعنی یقال حذف شده است

الثانی: تفصیل: این معنا برای أَمَا غالبی است و کار و وظیفه این نوع أَمَا این است که قبل خودش را که مجمل و مبهم بوده را توضیح دهد و این خود بر دو نوع است:

الف) اَمَّا در جمله تکرار می شود: به خاطر نیاز به توضیح بیشتر و بیان شدن تمامی فصل ها.

ب) اَمَّا در جمله تکرار نمیشود: و این خود به دو صورت است:

۱. چون با آمدن فصلی از دیگری بی نیاز می شویم.

۲. فصل یا عبارت دیگری که آمده باعث شده از اَمَّا بی نیاز شویم.

گاهی هم می شود که اَمَّا برای تفصیل نیاید مانند قول امیر المومنین (ع): «أَمَّا بَعْدَ فَإِنَّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَ لَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي» که در این حدیث اَمَّا دارای معنای تفصیل نمی باشد.

الثالث: زائده: زمخشری در فائده این نوع اَمَّا میگوید با بیان ساختن اَمَّا کلام مد نظر از تاکید بیشتری برخوردار خواهد شد مانند: «زید ذاهب» در معنای این عبارت می گوییم که زید قصد رفتن را دارد ولی اگر بگوییم «أَمَّا زید فذاهب» یعنی زید قصد رفتن دارد و از این تصمیم منصرف نخواهد شد.

يفصل بين اَمَّا و الفاء بواحد من أمور ستة:

الاولی: مبتدا مانند: اَمَّا زید فذاهب که زید مبتدا بوده و بین اَمَّا و فاء فاصله انداخته است.



**الثانی:** خبر مانند: **أَمَّا فِي الدَّارِ فَرِيدٌ** که فی الدار خبر مقدم برای زید بوده و **و بَيْنَ فَاءٍ وَ أَمَّا فَاصِلَةٌ** انداخته.

**الثالث:** جمله شرط: مانند: **«فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ فَرُوحٌ وَ رِيحَانٌ وَ جَنَّةٌ نَعِيمٌ وَاقِعَةٌ»** / ۸۸ و ۸۹ که جمله شرط یعنی **«إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقْرَبِينَ»** بین **أَمَّا** و **فَاءٍ فَاصِلَةٌ** انداخته است.

**الرابع:** اسم منصوب به وسیله جواب: مانند: **«أَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ»** که **السَّائِلُ** بنا بر منصوب به خاطر مفعول واقع شدن برای جواب یعنی **«تَنْهَرْ»** فاصله شده است بین **فَاءٍ وَ أَمَّا**

**الخامس:** اسم منصوبی که عاملش محذوف بوده و کلمه ای ظاهر دیگری او را تفسیر میکند: مانند: **«أَمَّا زَيْدٌ فَضَرْبَةٌ»** که اصل این گونه است: **«ضَرْبٌ زَيْدٌ فَضَرْبَةٌ»** ولی بنا بر بودن قرینه فعل اول حذف شده است این مثال از باب اشتغال می باشد.

**السادس:** ظرف: فاصل بین **أَمَّا** و **فَاءٍ** باشد مانند: **«أَمَّا الْيَوْمَ فِإِنِّي ذَاهِبٌ»**. به شرط اینکه یا معمول برای **«أَمَّا»** قرار گرفته باشد چرا که **«أَمَّا»** نایب از فعل بوده و همانند فعل می تواند عامل واقع شود و یا اینکه معمول واقع شود برای فعلی محذوف.

**سوال:**

آیا در مورد ششم که فعل و عامل را حذف می‌گیریم آیا تقدیرش قبل از فاء است یا بعد از فاء؟

**جواب:**

تقدیر قبل از فاء است زیرا اگر تقدیر را بعد از فاء بگیریم یعنی بگوییم بعد «فائی» می‌باشد مشکلی با این عنوان پیش می‌آید که معمول «انّ» بر خودش مقدم شود و این یک امر محال است زیرا انّ از ادات صدارت طلب است و مابعد صدارت طلب در ماقبلش عمل نمی‌کند.

**نکته:**

ولی اگر جمله را این گونه فرض کنیم: «أما الیوم فأنا جالس» در این صورت هم می‌توان گفت «أما» عامل در ظرف است و هم می‌توان گفت عامل بعد فاء چون مانعی مانند «انّ» در اینجا وجود ندارد.

**نکته:**

أما اگر جمله را این گونه فرض کنیم «أما زيدا فإني ضارب» نه عامل «أما» می تواند باشد و نه «ضارب» چون عامل بودن «أما» ضعیف است و در حد عمل کردن در مفعول به نیست و ضارب هم به خاطر مانع بودن «إن» نمیتواند باز عمل کند.

در مثال «أما العبيد فذو عبيد» همراه با نصب مابعد «أما» و در مثال «و أما قريشا فأنا أفضلها» سه مطلب وجود دارد:

الاول: لازم نیست همیشه تقدیر را «مهما يكن من شيء» باشد چرا که گاهی مواقعی پیش می آید که معنا این تقدیر را اقتضا نمیکند مثلا همان دو مثال بالا که نمیشود تقدیر را آنگونه گرفت بلکه تقدیر مهمما ذکر می باشد.

الثانی: أما خودش عامل نیست بلکه عامل اصلی فعل محذوف است چرا که أما حرف بوده و حرف قدرت برای عمل کردن در مفعول به را ندارد.

الثالث: در مثال هایی مانند «أما زيدا فإني أكرم» می توان گفت که عامل در زید فعل مقدر می باشد چرا که اگر عامل زید را فعل اکرم بگیریم لازم می آید که معمول إن بر خودش مقدم شود که نیز امکان ندارد.

## «إِمَّا»

در این کلمه اقوالی هست:

(الف) اکثر: إِمَّا برای عطف بوده و عاطفه هست و واو موجود زائده است.

(ب) ابن مالک، ابن کیسان و فارسی: واو عاطفه بوده و إِمَّا زائده است.

(ج) قیل: هم واو عاطفه است و هم إِمَّا

(د) ابن حاجب: با هم یک عاطف به شمار میروند.

له خمسة معان:

الاولی: شک: یعنی گمان و دودلی مانند: «جاءنی إِمَّا زید و إِمَّا عمرو» این گفتار در زمانی حاصل می شود که طرف متکلم شک و تردید دارد که آیا زید آمده پیش من یا عمرو

الثانی: ابهام: یعنی پوشیده گذاشتن و پوشیده سخن گفتن مانند: «و آخرون مرجون لامر الله إِمَّا يعذبهم و إِمَّا يتوب عليهم» توبه/ ۱۰۶ که در این مثال امر را پوشیده گذاشته و معلوم نمی کند که این گروه عذاب

می شوند یا توبه آنها قبول می شود نام دیگر ابهام تشکیک است یعنی به شک انداختن طرف مقابل.

**الثالث: تخییر:** یعنی حق انتخاب دادن مانند: «فزوج إِمَّا هِنْدًا وَّ إِمَّا اِخْتَهَا» که طرف مقابل اختیار دارد که هند را انتخاب کند یا خواهر هند را.

**الرابع: اباحه:** یعنی رخصت دادن و دوا دانستن مانند: «تَعْلِمُ إِمَّا فَهْهَآ وَّ إِمَّا نَحْوَهَا» که در این کلام طرف مقابل هم میتواند نحو را فرا بگیرد و هم فقه را.

### سوال:

فرق بین اباحه و تخییر چیست؟

### جواب:

در اباحه میتوان هر دو طرف را باهم جمع کرد یعنی هم نحو را فرا گرفت و هم فقه را ولی در تخییر فقط یکی از دو طرف را میتوان انجام

داد یا ازدواج با هند و یا خواهر هند و نمی شود که هر دو را جمع کرد و با هر دو ازدواج کرد.

الخامس: تفصیل: یعنی جدا کردن و شرح دادن مانند: «إِنَّا هَدِينَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كَفُورًا إِنْسَانٌ» / ۳ که در این آیه افرادی را که مورد هدایت قرار گرفته اند را جدا جدا کرده و آن افراد را (هدایت شده ها را) بیان می کند.

نکته: این معانی که گفته شد برای «أُو» هم موجود می باشد.

### سوال:

اگر این معانی در دو هم موجود می باشد پس فرق بین این دو کلمه در چیست؟

### جواب:

فرق بین جمله که إِمَّا آمده با جمله ای که أُو آمده در این است که در جمله ای که إِمَّا آمده از اول کلام نیت مثلا تخخیر بوده یعنی از شروع جمله تخخیر آشکار می شود ولی در جمله ای که أُو آمده این معانی در وسط کلام ظاهر می شود.

**علت تکرار اِذَا:**

چون از اول کلام معنای اِذَا ظاهر می شود به همین دلیل اِذَا تکرار می شود ولی بر عکس او که در آن کلام در اول همراه با قطع و یقین شروع می شود ولی بعداً معانی دیگری عارض می شوند و به همین دلیل او تکرار نمی شود

**«أَنْ»**

«أَنْ» یکی دیگر از کلماتی است که دارای همزه است که هم اسم استعمال شده است و هم حرف حال به بررسی هر یک از این اقسام می پردازیم:

**الاول: اسم:** موضعی که اسم استعمال شده در ضمیر می باشد و این خودش در دو نوع ضمیر است:

**الف) ضمیر انا که ان+الف می باشد**

**ب) ضمیر مخاطب أنت**

**الثانی: حرف: موضع دومی که «أن» دارد حرف بودن است که این خود بر چهار نوع می باشد:**

**الف) یا ناصب فعل مضارع است که در این صورت حرف مصدری خواهد بود که فعل را با تأویل مصدر می برد که این نوع «أن» خود در دو جا به کار می رود:**

۱. یا در ابتداء کلام می آید که فعل را تأویل به مصدر می کند و محلاً مرفوع خواهد بود مانند: «وَأَنْ تَصْبِرُوا... (صبرکم)».

۲. و یا بعد از لفظیمی آید که دلالت بر معنای غیر یقینی می کند. که در این صورت می توان با فعل در محل رفع، نصب، جرّ و یا ذواحتمالین (نصب و جر) باشد مانند: «أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ» ترجمه: (آیا وقت آن نرسیده است که دل‌های کسانی که ایمان آورده اند، در برابر ذکر خدا و آنچه از حق نازل شده است خاشع گردد) که (أن تخشع) در محل رفع می باشد زیرا فاعل برای فعل (يَأْن) که غیر یقینی می باشد آمده است.

**«أن» موصول حرفی:**



این موصول بر فعل متصرف داخل میشود با گفتن قید متصرف افعالی مثل «عسی»، «لیس» و.... را خارج می کند و فرقی هم نمی کند آن فعل متصرف ماضی باشد یا مضارع و یا امر بر سر هر سه مورد داخل می شود.

### اختلافات موجود بر سر نوع فعل مدخول:

افرادی مثل ابن طاهر اندلس که خود از شاگردان ابن خروف می باشد قائل بر این است که «أن» داخل بر فعل ماضی و امر غیر از «أن» داخل بر مضارع مصدریة است چون :

الف ( «أن» که داخل بر فعل مضارع میشود آن را مختص زمان آینده می کند و هر کلمه ای که بتواند بر روی فعل مضارع این تغییر را ایجاد کند بر غیر مضارع داخل نمی شود.

ب ( «أن» که داخل بر فعل ماضی و امر می شود اگر همان «أن» مصدریه ناصبه باشد که داخل بر فعل مضارع می شود در این صورت حکم به این می شد که محل فعل مضارع و امر نیز منصوب باشد چرا که در «إن» شرطیه که داخل بر فعل مضارع می شد می گفتیم محل فعل ماضی جزم می باشد در حالی که هیچ فرد نحوی بر منصوب بودن محل فعل های امر و ماضی قائل نشده است .

**جواب ابن هشام برای ابن طاهر:**

**الف) دلیل اول شما جناب ابن طاهر درست و عام نیست چراکه نون تاکید هم فعل مضارع را مختص آینده می کند و بنا بر گفته شما نباید به فعل دیگری ملحق شود و حال می بینیم که نون تاکید قابلیت ملحق شدن به فعل ماضی را هم دارد.**

**ب) ولی در جواب دلیل دوم شما هم می توان گفت علت اینکه این شرطیه بر سر هر فعلی که داخل شود می تواند جزم دهد این است که توانسته در معنای فعل تاثیر بگذارد به عبارت دیگر هر فعلی دو خاکریز و یا به عبارت بهتر دو مرز دارد اگر عاملی از خاکریز و مرز اول یعنی معنا عبور کند میتواند به خاکریز دوم که همان اعراب است برسد و چون «آن» نتوانسته از خاکریز اول فعل ماضی عبور کند و تغییری در معنای آن ایجاد کند نتوانسته در فعل ماضی عمل اعرابی هم کند.**

**قول ابو حیان:**

الف) اگر آن داخل بر فعل امر شود موجب می شود به تاویل مصدر برود در این صورت معنای امریت و انشائیت از بین می رود و هذا خلاف الفرض الاصلی

ب) آن هنگامی داخل بر فعل امر شود نمیتواند فاعل یا مفعول واقع شود در حالی که آن هنگامی که بر مضارع داخل شود و ماضی این قابلیت را دارد و فاعل قرار گرفتن آن و فعل امر در اعجبنی آن قم و مفعول واقع شدنشان در کرهت آن قم صحیح نست

جواب ابن هشام:

الف) جواب دلیل اول این است که اگر قایل بر فوات معنای اصلی امر شویم این مشکل در فعل مضارع و امر هم وجود دارد چون با تاویل به مصدر کردن معنای اصلی آنها هم فوت می شود و شما اگر جواب و توجیهی برای این دو دارید ماهم همان توجیه را در امر می گوئیم.

ب) اما جواب دلیل دوم به این قرار است که جناب ابو حیان مثال های مذکور صحیح نیستند علت مفعول های یا فاعل واقع نشدن «آن قم» به این خاطر است که اعجاب و کراهت حالاتی هستند که به خاطر واقع شدن اموری در خارج محقق می شوند نه با صرف انشاء.

ج) جناب ابو حیان اگر قول شما درست باشد باید قبول کنیم که «کی مصدری که همراه فعلش نمی تواند فاعل یا مفعول واقع شود و فقط مجرور واقع می شود هم از ادات مصدری نیست در حالی که بر این کار اتفاق نظر وجود دارد.

ثم مما یقطع به علی قوله بالبطلان:

از مستنداتی که به وسیله آن بر باطل بودن قول جناب ابو حیان میتوان استناد کرد قول جناب سیبویه از عرب است که میگویند: «کتبت الیه بان قم» یعنی در این مثال پیداست که آن مصدری بر فعل امر داخل شده و او را به تاویل مصدر برده است و فرقی نمیکنند که حرف جر مدخولش اسم صریح باشد یا مؤول.

جواب جناب ابو حیان:

احتمال دارد که باء در کتبت الیه بان قم زاید باشد درست است جواب خود ابو حیان هم قابل اشکال است به این صورت که حروف جر فرقی نمی کند زائد باشد یا نه تنها بر اسم صریح و مؤول داخل می شوند

ب) اُن مخففه از ثقیله: یعنی همان «اُنَّ» بوده که تبدیل شده به «اُن» و در این که باز هم عمل حروف مشبیه بالافعل (نصب به اسم و رفع به خبر) را میکنند یا نه دو قول وجود دارد:

۱. کوفیون: لاتحمل شیئاً

۲. بصریون: تحمل دائماً مع شروط:

اسمش همیشه ضمیر شان محذوف است مگر در ضرورت شعری

خبرش باید جمله باشد جایز نیست خبرش را مفرد (مفرد در مقابل

جمله) بیاوریم مگر هنگامی که اسمش اسم ظاهر باشد.

ج) اُن تفسیریه: همانند کار اُی تفسیریه را میکند ولی در خود این قسم

دو قول وجود دارد:

۱. کوفه: انکار و عدم قبول مفسره بودن «اُن» را قبول دارند.

دلیل: مفسر باید عین مفسر باشد اگر همانند «اُی» بود می توانستیم به

جای آن «اُی» قرار دهیم و حال آنکه نمیتوانیم.

۲. بصریون و سیویه: قبول بود چنین قسمی برای اُن

جواب برای اهل کوفه:

الف: اینجا ما بعد تفسیر ماقبل مذکور نیست بلکه مفعول محذوفی وجود دارد که آن را تفسیر می کند .

ب: مگر هر لفظی که معنای لفظ دیگری را براسند می توان جایگزین آن کرد مثلا هم کلمه من و هم کلمه الابتدا هر دو معنای شروع را میدهند ولی نمیشود در هر جایی به جای یکدیگر قرار داده  
 شروط أن المفسره عند المثبتين:

۱. بین دو جمله اقع شود

۲. در جمله سابق معنای قول باشد.

۳. ماده قول در ظاهر نباشد و اگر بود تاویل به غیر شود مانند: « ماقلت لهم الا ما امرتني به » که تاویل به « ما امرت لهم الا ما امرتني » می شود و منظور از « الا » موجود در جمله جمله إن + لا است.

۴. حرف جر داخل بر « أن » نشود اگر داخل شود آن مصدریه می شود نه تفسیریه.

وجوه جایز در اشرت الیه ان لاتفصل :

۱. جایز است رفع دهیم تفعل را بنا بر مفسره بودن آن و نافیه بودن لا

۲. جایز است جزم دهیم تفعل را بنا بر ناهیه بودن لا و تفسیریه بودن أن

۳. جایز است نصب دهیم تفعل را بنا بر ناصبه بودن دن و ناغفیه بودن لا

وجوه جایز در اشرت الیه أن تفعل:

۱. جایز است نصب دهیم تفعل را بنا بر ناصبه و مصدریه بودن أن

۲. جایز است نصب رفع دهیم تفعل را بنا بر تفسیریه بودن در أن

(د) زایده: قسم چهارم أن زاده بودن است یعنی صرف تاکید را می

رساند این قسم واقع می شود در چهار جا:

۱. بعد از لمای توقیثیه (ازادات شرط که بر دو جمله داخل می شود و

جمله اول همیشه ماضی می باشد) مانند: لما أن جائت رسلنا لوطا سیء

بهم عنکبوت ۳۳

۲. و اقع می شود بین لو و فعل قسم مانند قول شاعر:

فاقسم أن لو التقینا و انتم

کلان تلم یم من الشرّ مظلم

۳. بین کاف و مجرور کاف مانند: «کان قبس»

۴. بعد از اذا مانند: «حتى اذا أن»

اختلاف در مالنا أن لانتوکل علی الله:

۱. اخفش آن در مثال بالا زائده ناصبه است

۲. غیره: أن ناصبه مصدریه است و لذا به معنای مامعنا می باشد

اشکال ابن هشام بر قول دوم:

الف) لازمه قول آنها عمل کردن جار و مجرور در مفعول به است

ب) در این صورت لا زائده باید باشد.

تنبیه:

علاوه بر معانی که برای آن بیان شد چند معنای دیگر هم اضافه کرده

اند:

الاول: شرطیه: بر این معنا اهل کوفه قایل هستند و رجھانشان بر این

معنا این است:



۱. این امکان وجود دارد که هم مفتوح بخوانیم و هم مکسور مانند:  
 «أَفَنضْرِبُ عَنْكُمُ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ» زخرف ۵

۲. آمدن فاء بعد از آن کثیر است مانند:

أَبَا فَرَّاشَةَ أَمَا أَنْتَ ذَانِفِرٌ فَان قَوْمِي لِمَ تَاكُلُهُمُ الضَّبْحُ

۳. امکان عطف مفتوحه بر مکسوره مانند:

إِمَّا أَقَمْتُمْ وَ أَمَا أَنْتَ مَرْتَحِلًا فَاللَّهُ يَكْلَأُ مَا تَأْتِي وَ مَا تَدْرُ

الثانی. نفی: مانند: «أَنْ يُوْتِيَ أَحَدٌ» که معنای نفی را می دهد  
 ولی بعضی افراد هم می گویند این همان «أَنْ» ناصبه است .

الثالث. اذ تقلیلیه: مانند: «اذ اعجبوا دن جائهم منذرهم»

الرابع. لئلا: منظور از لئلا همان ل+أن+لا می باشد بنا بر نظر ابن  
 هشام درست این بود که مصدریه باشد.

«إِنْ»

این کلمه خود بر چند نوع است:

الاول: شرطیه: مانند: «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مِمَّا قَدْ سَلَفَ»

انفال ۳۸

ترجمه: ( به کسانی که کافر شدند بگو چنانچه از مخالف باز ایستند گذشته آنها بخشوده خواهد شد.)

الثانی. نافیه: این معنا در دو موضع است:

۱. داخل بر جمله اسمیه شود مانند: «إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا»

۲. داخل بر جمله فعلیه شود مانند: «إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحَسَنَى».

وجوه موجود در «و لقد مكناهم فيما إن مكناكم فيه» الاحقاف ۲۶

۱. نافیه: ترجمه: (به آنها امکانات دادیم امکاناتی که به شما ندادیم.)

۲. زائده: ترجمه: (به آنها امکانت دادیم همان امکاناتی که به شما

داده ایم.)

۳. به معنای قد: ترجمه: (با آنها امکانات دادیم قطعا همان ها را به

شما هم دادیم.)

وجوه موجود در «فذكر ان نفعت الذكرى الاعلى»:

۱. به معنای قد: ترجمه: «تو تذکر و گوشزد کن که قطعاً ذکر نفع دارد.»

۲. شرطیه: ترجمه: «تذکر بده اگر تذکر دادن نفع داشته باشد.»

۳. شرطیه تقدیری (و إن لم تنفع): ترجمه: «تو تذکر بده اگر چه نفع داشته باشد و اگر چه نفع نداشته باشد.»

۴. شرطیه به معنای استبعاد بعید دانستن: ترجمه: «تذکر بده اگر چه بعید است نفع داشته باشد.»

**نکته:**

هنگامی که داخل بر جمله اسمیه شود اختلاف است:

۱. سیبویه و فراء: لم تعمل

۲. کسایی و مبرد: عمل می کند مانند عمل لیس مانند: «إن احد خيراً.»

إهمال «إن» در «إِنَّ قَائِمٌ» و اصل جمله:

اصل عبارت به این صورت بوده «إن أنا قائمٌ» که همزه أنا بدون دلیل

و اعتباطاً حذف شده و سپس نون «إن» و «نا» ادغام شده و سپس

الف «نا» به خاطر وصل حذف شده و در نتیجه ما حاصل شد «إِنَّ قَائِمٌ»

بنابر إهمال و اگر بخواهیم اعمال را لحاظ کنیم باید بگوییم : «إِنَّ قائماً» و حال قول دیگری هم با این عنوان که می گویند : حرکت همزه به نون منتقل شده و سپس خود همزه را بنابر تخفیف حذف شده و نون «ان» را که ساکن بوده بعد از منتقل کردن حرکت به آن دوباره به خاطر انجام ادغام ساکن شد و سپس ادغام صورت گرفت و این نظر مردود اعلام شده لأنّ المحذوف عند الدلیل کالحاضر.

الثالث. مخففه از ثقیلة : أهل کوفه این قسم را قبول نداشته و ردّ می کنند اما اهل بصره می گویند هم می تواند بر جمله اسمیه داخل شود و هم جمله فعلیه که در مورد اولی جائز است عمل کند ولی در مورد دومی نمی تواند عمل کند.

فعلی که بعد از «إِنَّ» قرار می گیرد بنابر تر کیب :

۱. فعل ماضی ناسخ.

۲. فعل مضارع ناسخ.

۳. بر فعل ماضی غیر ناسخ: اخفش گفته قیاسی است ولی بقیه گفته اند سماعی است.

۴. بر فعل مضارع غیر ناسخ: سماعی است اتفاقاً.

نکته: هر موردی که «ان» در کلام ذکر شود ولی عمل نکند و بعد از آن لام مفتوحه ای باشد حکم به این می شود که «ان» مخففه از ثقیلة است.

الرابع. زائده: همان گونه که قبلاً هم فائده زائده بودن بیان شد به این قرار که برای صرف تأکید است حال بحث ما در «ان» از نوع زائده اش می باشد و این نکته هم حائز اهمیت است که «ان» زائده بعد از «ما» نافية قرار می گیرد و فرقی هم ندارد که «ما» بر جمله اسمیه داخل شود یا جمله فعلیه مانند :

فما إن طبتنا جبن و لكن منایانا و دولة آخرینا

که در این صورت «ما» شبیه به لیس از عمل خود (رفع به اسم و نصب به خبر) می ماند چون یکی از شروط عمل کردن «ما» شبیه به لیس این است که بعد آن ان زائده واقع نشود.

اما در قول شاعر که می گوید :

بنی غدانة ما إن أنتم ذهبا و لا صریفا و لكن أنتم الخرف

در این مثال که «ذهباً و صریفاً» منصوب هستند «ان» نافية بوده و برای تأکید «ما» می باشد.

افرادی برای «ان» معنا های دیگری هم بیان کرده اند :

۱. قطرب : به معنای «قد» همانند بحث قبلی که گذشت.

۲. کوفه : به معنای «إذ» می باشد و شاهد بر این معنا آیه های «وَوَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» و «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمَنِينَ» را آورده اند.

رَدِيَّةٔ جَمْهُورِ بَرِ قَوْلِ أَهْلِ كُوفَةٍ:

رَدِيَّةٔ جَمْهُورِ بَرِ قَوْلِ أَهْلِ كُوفَةٍ:

۱. جواب از آیه اول : «ان»، شرطیه می باشد زیرا گاهی ادات شرط برای ایجاد هیجان و التهام نیز می آیند مانند پدری که به پسرش می گوید: اگر تو پسر من هستی پس فلان کار را نکن.

۲. جواب از آیه دوم: به این آیه با چند دلیل جواب داده اند:

الف) برای تعلیم است که وقتی از آینده خبر می دهند چگونه خبر دهند.

ب) اصالةً برای شرط بوده ولی بعداً به خاطر به خاطر تبرک (صرف گفتن نام خداوند) استفاده شده است.

ج) کلام از زبان خود رسول اکرم (ص) باشد چرا که خداوند می خواهد بفهماند اگر من نخواهم نمی شود. هذا قول الأستاذ محمد أمين نعمتي.

### «أَنَّ»

«أَنَّ» بر دو وجه استعمال می شود :

الاول : حرف مشبه به فعل (تاکید) که عملش نصب به اسم و رفع به خبر می باشد.

حال در اینکه آیا اصل «أَنَّ» چه بوده اختلاف است:

۱. اصل «أَنَّ» بوده و «إِنَّ» فرع می باشد.

۲. اصل «إِنَّ» بوده و «أَنَّ» فرع می باشد.

۳. هر یک به خودی خود مستقل هستند.

قال الزمخشري : معنای «أَنَّمَا زَيْدٌ شَاعِرٌ» همانند معنای «مَا زَيْدٌ إِلَّا شَاعِرٌ» می باشد یعنی هر دو حصر را می رسانند.

### اشکال ابو حیان :

اگر قائل شویم که معنای حصر خارج می شود در این آیه هم: «قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» قائل به حصر باشیم که در این صورت معنا این گونه می شود: (فقط توحید به پیامبر وحی شده و لا غیر.)

### جواب :

جناب ابو حیان باید توجه داشت که حصر بر دو نوع است :

۱. مطلق (حقیقی) : مانند : «لا إله إلا الله».

۲ مقید (اضافی) : مانند : آیه بالا که حصر از نوع اضافی است یعنی فقط دایره خاصی را مشخص می کند یعنی در دایره شرک و توحید این مسئله وحی شده است.

### أقوال موجود در «أن» :

الف) مشهور: تأویل به مصدر می برد که اگر:

۱. خبر، مشتق باشد : مصدر مشتق آورده می شود.

۲. خبر، جامد باشد : مصدر جامد آورده می شود.



ب سهیلی : تأویل به حدیث می شود چرا که مصدر در هر موضع امکان ندارد باشد.

الثانی : نوع دوم «أَنَّ» را لغتی از «لعل» بیان کرده اند مانند: «إِنَّ السُّوقَ أَنْكَ تَشْتَرِي لَنَا شَيْئاً» ترجمه : (به بازار برو امید است برای ما چیزی بخری.)

## «إِنَّ»

«إِنَّ» یکی دیگر از آن کلماتی است که دارای همزه می باشد و این نیز خود بر دو قسم است:

الاول : حروف مشبه بالفعل مانند: «إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ» و کارش نصب به اسم و رفع به خبر می باشد .

الثانی : حرف جواب هم معنی «نعم» است دراک مانند: «إِنَّ وَرَكِبَهَا» در جواب کسی که می گوید: «لَعْنُ اللَّهِ نَاقَةَ حَمَلْتَنِي إِلَيْكَ».

اما مورد اول از جهت عمل دارای جوهری می باشد :

الف) نصب به اسم و رفع به خبر مانند: «إِنَّ زَيْدًا قَائِمٌ».

ب) هم اسم و هم خبر را نصب دهد مانند: «إِنَّ قَعْرَ جَهَنَّمَ سَبْعِينَ خَرِيفًا» که در این مثال «قعر» اسم «إِنَّ» و «سبعین» خبرش محسوب می شوند.

جواب جمهور برای مثال دوم:

جمهور قائل است بر اینکه «إِنَّ» اسم را نصب و خبر را رفع می دهد و حال با دیدن این گونه مثال ها توجیهی که می آوند این است که این مثال تقدیر دارد و تقدیرش هم چنین است «إِنَّ بَلُوغَ قَعْرِهَا يَكُونُ فِي سَبْعِينَ عَامًا» یعنی:

اولاً: سبعین خبر نبوده بلکه ظرفی آن ظرفی است که متعلق به افعال عموم نام یعنی «یکون» می باشد و خبر در اصل یکون محذوف است.

ثانیاً: «قعر» مصدر «قَعْرَتُ الْبئر» و به معنای رسیدن به عمق چاه می باشد و قبل از او مضافی (بلوغ) بوده که حذف شده است و در اصل آن مضاف اسم «إِنَّ» محسوب می شود.

ج) هم اسم و هم خبر را رفع می دهد مانند: «إِنَّ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الْمُصَوَّرُونَ» که در این مثال جمله «مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ...»

جملگی خبر برای «إِنَّ» بوده و اسم «إِنَّ» ضمیر شأن محذوف می باشد.

و مانند قول الاعشی:

إِنَّ مِنْ لَامٍ فِي بَنِي بِنْتِ حَسَا      نَ أَلْمَهُ وَأَعَصَهُ فِي الْخُطُوبِ

که در این مثال نمی توان «من» را اسم «إِنَّ» قرار داد چون «من» شرطیه است و «من» شرطیه صدارت طلب بوده و صدارت طلب مانع از عمل ما قبلش در ما بعدش می شود.

نکته:

ادات صدارت طلب از دو نوع خارج نیستند:

۱. اسم هستند: در این صورت مانع می شود ما قبلش در ما بعدش و ما بعدش در ما قبلش عمل کند مانند: «من» شرطیه.

۲. حرف باشد: در این صورت فقط مانع عمل ما بعدش در ما قبلش می شود. مانند إِنَّ حرفی

نکته:

گاهی «إِنَّ» به صورت تخفیف هم در می آید یعنی «إِنْ» هم می شود که در این صورت هم عمل می کند ولی عملش نسبت به قبل تخفیف کمتر است

حال باید به این هم توجه داشت که کوفیون قایل بر این هستند که به صورت تخفیف در نمی آید پس زمانی که گفته می شود می شود «إِنْ» زید لمنطلق» این در این مثال نافی است و لام موجود بر سر آن به معنی «إِلَّا» می باشد.

### رد قول کوفیون:

سه تن از قراء و سیویه در چند مثالی که در کتاب ذکر شده است «إِنْ» را به صورت مخففه استعمال کرده و لحاظ نموده است.

بعد از بحث در باره إِنَّ به معنای تاکید حال نوبت می رسد به قسم دوم یعنی إِنَّ به معنای جواب که هم معنای نعم استدراک می باشد جناب مبرد در آیه ای که ذکر خواهد شد «إِنْ» را به همین صورت گرفته است:

آیه: قالوا إِنَّ هذان لساحران

اشکالات این قول:

الف) استعمال «إِنَّ» به معنای نعم شاذ و نادر است و نمی توان چیز شاذ در کلام عرب را بر زبان قرآن حمل کرد.

ب) لام ابتدا بر خبر مفرد داخل نمی شود.

**جواب از اشکال دوم:**

الف) لام موجود بر سر ساحران زائده است نه ابتدا و تاکید.

ب) لام در اصل بر سر مبتدای است که حال حذف شده و لامش به ساحران ارث رسیده است دراصل: هذان لهما ساحران

ج) لام موخر شده به خاطر شباهت إِنْ جوابیه به إِنْ مشبهة بالفعل

**اشکال بر جواب های مذکور:**

الف) زاید بودن لام بر سر خبر مختص به ضرورت شعری دارد و حال در اینجا ضرورتی دیده نمی شود.

ب) هدف تاکید است در لام ابتدا و حال از یک طرف هم قایل بر این باشیم که مبتداء هم حذف شده است با هم منافات دارند.

**ترکیبات موجود برای إِنْ هذان لساحران:**

الف) «إِنَّ» حرف جواب «هذان» مبتدا «لساحران» خبر.

ب) اِنَّ حرف مشبهظ بالفعل که اسمش ضمیر شان محذوف و کل جمله خبر

ج) اِنَّ از حروف مشبهة بالفعل «هذان» اسم «اِنَّ» لساحران خبر «اِنَّ» می باشد

اشکالات ابن هشام بر ترکیب دوم:

الف) حذف ضمیر شان ضعیف است مگر در نزد «اِنَّ» مخففه و دلیلش هم این است که چون بنای کلمه بر تخفیف است و بنا بر قاعده «الضمائر ترد الاشیاء الی اصلها» اگر ضمیر ظاهری باشد چاره ای نیست مگر اینکه «اِنَّ» را به حالت اولش برگردانیم

ب) با این ترکیب اشکال دخول لام بر خبر مفرد پیش می آید.

علت هذان آمدن در حالت نصب:

حال باید توجه کرد که اگر این مطلب را قبول کنیم که هذان اسم «اِنَّ» است از آنجا که اسم «اِنَّ» منصوب واقع می شود پس باید می شد «هذین» پس حال چرا هذان شد را بیان می کنیم:

الف) قبیلہ بل حارث مثنی را همیشه با الف تلفظ می کنند.

ب) هذان مبنی است و به همین دلیل در هر صورت با الف تلفظ می شود.

ج) الف موجود الف خود هذاست نه الف «ان» و به همین دلیل نمی توان «ان» را تغییر داد.

## «أو»

یکی دیگر از آن کلمات «أو» است که از ادات عاطفه به شمار می رود. اما این نوع عاطفه خود دارای چند معنایی است که حال به بیان آنها می پردازیم

۱. شک: یعنی خود طرف متکلم شک دارد مانند: «لبثنا یوماً أو بعض یوم» که در این مثال متکلم شک دارد که یک روز خوابیده است یا نصف روز، جریان مربوط به بیدار شدن اصحاب کهف از خواب می باشد.

۲. ابهام: یعنی سر بسته گفتن و پوشیده گذاشتن مطلب مانند: «و انا و ایاکم لعلی هدی».

۳. تخیر: یعنی طرف مخیر است یکی را انتخاب کند ولی نمی تواند جمع کند و هر دو را انتخاب کند مانند: «تزوج هنداً أو اختها» که قابل جمع نیستند و نمیتواند طرف مخاطب هم هند را بگیرد و هم خواهرش را شرعاً.

این معنا دارای دو شرط است:

الف) بعد از فعل طلب واقع شود.

ب) جمع بین معطوف و معطوف علیه ممتنع باشد.

۴. اباحه: این قسم بر خلاف قسم قبلی که قابل جمع نبود قابل جمع است مانند: «تعلم نحواً أو فقهاً» که در این مثال هم میتوان نحو را یاد گرفت و هم می توان فقه را یاد گرفت.

این معنا نیز دارای دو شرط است:

الف) «أو» بعد از فعل طلب واقع شود

ب) جمع بین معطوف و معطوف علیه ممتنع باشد.



بنابر نظر جناب ابن مالک «أو» به معنای اباحه در تشبیه استفاده می شود مانند: «فهی کالحجارة أو أشد قسوة» و بعضی وقت ها هم در اندازه گیری استفاده می شود.

۵. معنای واو (مطلق جمع): یکی دیگر از آن معانی معنای مطلق جمع است یعنی اشتراک معطوف با معطوف علیه در اصل حکم به عبارت دیگر می توان گفت همان کار واو عاطفه را می کند.

۶. اضراب: «أو» به معنای «بل» استفاده می شود یعنی روی گرداندن از کلام سابق و روی آوردن به کلام لاحق.

جناب سیویه قائل بر این شده که این معنا دو شرط دارد:

الف) تقدیم نفی یا نهی بر معطوف علیه

ب) إعادة و تکرار عامل معطوف علیه بر سر معطوف

مانند: «ما قامَ زيدٌ أو ما قامَ عمرو» که در این مثال کلمه نفی

یعنی «ما» بر معطوف علیه مقدم شده و عامل معطوف علیه که قام است بر سر معطوف تکرار شده است.

بنابر نظر أهل کوفه، ابوالبقاء، ابن جنی این معنا برای «أو» استعمال می شود بدون هیچ قید و شرطی.

۷. تفریق : یعنی دو شیء که متصل به هم هستند را از هم جدا می کند  
مانند : «إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَلِلَّهِ أَوْلَىٰ بِهِمَا».

۸. تقسیم : یعنی بخش، بخش کردن یک کَلْبی به جزئیاتش مانند تقسیم  
کلمه بر اسم، فعل، حرف.

### فرق میان تفریق و تقسیم :

تقسیم عبارت است از تبیین آنچه که در تحت یک ماهیت است ولی  
تفریق قطع اتصال دو شیء است چه آنها دارای یک ماهیت واحد باشند  
یا نباشند.

۹. تفصیل: یعنی بیان و توضیح بیشتر برای رفع ابهام مانند : «وَقَالُوا  
كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ».

۱۰. به معنای «إِلَّا» : زمانی که «أو» به معنای «إِلَّا» باشد بعد از  
او «أَنْ» ناصبه ای وجود دارد که فعل مضارع مابعدش را نصب می  
دهد.

۱۱. مرادف «الی»: در این مورد هم «أن» مقدری وجود دارد که به وسیله آن فعل ما بعدش نصب داده می شود

۱۲. تقریب: یعنی زمان بین انجام گرفتن معطوف با معطوف علیه را نزدیک می شمارد مانند: « ما أدري أسلم أو ودَّع »

که متکلم به خاطر نزدیک بودن زمان ها نمی داند سلام داده یا خداحافظی کرده است.

### تنبيه:

می توان گفت از این دوازده معانی گفته شده برای «أو» تنها معنای اصلی برای «أو» همان معنای مشهور یعنی بیان یکی از دو امر ولی گاهی در دو معنای دیگری هم به صورت مجاز استفاده می شود:

(الف) به معنای إضراب (بل)

(ب) به معنای واو (مطلق جمع)

و اما معانی دیگر که قبلاً هم ذکر شد از قرینه استفاده شده و همان گونه معنا می شود.

## «أی»

این کلمه در دو جایگاه و موضع کاربرد دارد :

الأول : حرف نداء : در اینکه برای قریب، بعید و یا متوسط استفاده می شود اختلاف است.

الثاني : حرف تفسیر : که این مورد خودش دو نوع می باشد :

الف) تفسیر مفرد : مانند: «عِنْدِي عَسَجَدٌ أَيْ ذَهَبٌ» که در این مثال با آوردن «أی» خواسته مفردی را (عسجد) تفسیر کند.

در ترکیب ما بعد «أی» دو قول وجود دارد :

۱. بصریون: آنها قائل هستند که ما بعد «أی» عطف بیان یا بدل کل از کل از ما قبل «أی» می باشد.

۲. کوفیون : ولی اهل بصره بر این باورند که ما بعد «أی» معطوف به حرف واقع می شود.

اشکال بر نظر اهل کوفه :

۱. «أی» همیشه صلاحیت سقوط را دارد و هیچ حرف عطفی چنین نیست.
۲. ما قبل و ما بعد «أی» همیشه مرادف هم هستند و هیچ حرف عطفی این گونه نیست.
- ب) تفسیر جمله مانند: «أریق رفته ای مات» که مات جمله ما قبل را به وسیله «أی» تفسیر می کند.

## «إی»

- این کلمه مانند «نعم» حرف جواب بوده و کارش تصدیق و تأیید کلام خبر دهنده، اعلام مستخبر و وعده دادن به کسی است که طالب کاری می باشد.
- ابن حاجب گمان کرده که همانا «إی» واقع نمی شود مگر بعد از ادات استفهام ولی بنابر اتفاق علما فقط قبل از قسم قرار می گیرد مانند: «إی والله».

## «أَيَّ»

«أَيَّ» اسمی است که به پنج صورت استفاده می شود :

**الأول :** شرط: اولین قسم «أَيَّ» شرطیه واقع شدنش است مانند : «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» ترجمه (بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام را بخوانید، ذات پاکش یکی است.) بهترین نامها برای اوست.)

**الثاني :** استفهام : مانند : «وَإِذَا مَا أَنْزَلَتْ سُورَةً فَمِنْهُمْ مَّنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا» ترجمه : (و هنگامی که سوره ای نازل می شود، بعضی از آنان (به افراد دیگر) می گویند: «این سوره، ایمان کدام یک از شما را افزون ساخت؟)»

**الثالث :** موصولة : مانند : «ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِتِيًّا» ترجمه : (سپس از پیروان هر گروهی، کسانی را که در برابر خداوند رحمان از همه سرکش تر بوده اند، جدا می کنیم.)

### حالات موصول «أی» :

۱. هم صدر صلة و هم صلة هر دو مذکور باشند مانند : «رَأَيْتُ أَيُّهُمْ هُوَ أَفْضَلُ» که در این صورت معرب می باشد.

۲. هم صدر صلة و هم صلة هر دو محذوف باشند مانند : «رَأَيْتُ أَيًّا أَفْضَلُ» که در این صورت هم غالباً معرب می باشد.

۳. صدر صلة محذوف ولی خود صلة مذکور باشد مانند : «رَأَيْتُ أَيُّهُمْ أَفْضَلُ» که در این مورد دو قول وجود دارد :

الف) سببویه و جماعتی : بنابر نظر این افراد «أی» در این صورت مبنی است.

ب) خلیل، یونس و أهل کوفه : این افراد هم قائل بر این شده اند که «أی» معرب می باشد.

۴. صدر صلة مذکور ولی خود صلة حذف شده باشد مانند : رأیتُ أياً هو أَفْضَلُ» که در این صورت هم معرب می باشد.

مثال که که از قرآن کریم زده شد در اول بحث هم از قسم سوم به شمار می رود و همانگونه که گفته شد در معرب و یا مبنی بودن مورد اختلاف می باشد.

**توجیه معرب دانان در قسم سوم:**

۱. خلیل : «أی» استفهامیه بوده و الذین مفعول به برای لنزعنّ می باشد.

۲. یونس : «أی» استفهامیه بوده و نزعنّ تعلیق از عمل شده و هر دو با هم جانشین از مفعول می باشند.

۳. اهل کوفه : «أی» استفهامیه بوده و «مِن» موجود زائده می باشد و کُلُّ شیعة مفعول نزعنّ می باشد.

**نکته :**

در تمامی این سه قول «أی» مبتداً بوده و «أشدّ» خبرش می باشد.

**جواب های ابن هشام :**

۱. تعلیق مخصوص افعال قلوب می باشد و حال این افعال قلبی نیستند.

۲. اگر با قول این افراد عمل کنیم باید تقدیرات زیادی بگیریم.



۳. کلمه «مِن» در کلام مثبت زائده واقع نمی شود.

**زمخشری قائل بر این است :**

مفعول «من کل شیعة» بوده و «من» بعضیه می باشد که در این صورت «أی» خبر برای مبتدای محذوف واقع می شود.

**ابن هشام :**

حرف جناب زمخشری زیباست ولی موجب تکلیف و به زحمت افتادن می شود چون دو مبتدای محذوف وجود دارد که اگر هم بتوانیم مبتدای «أشد» را توجیه کنیم باز هم نیاز به مبتدایی داریم که محذوف است.

و این نوع ترکیب فقط در چند مثال درست می باشد و در بقیه مثال ها قابل توجیه نمی باشد.

الرابع : کمالیه : اینکه «أی» به کمال دلالت دارد که در این صورت صفت برای اسم نکره واقع می شود مانند: «زیدٌ رجلٌ ای رجلٌ» یعنی می خواهد بگوید زید دارای تمامی کمالات یک مرد کامل است و برای معرفه حال واقع می شود مانند: «مَرَرْتُ بَعْدَ اللَّهِ أَيْ رَجُلٍ».

الخامس: وصیله : این نوع «أی» زمانی به کار می آید که بعد از حرف ندا منادایی که می آید دارای الف و لام باشد که در این صورت «أی» بین ندا و منادی فاصله می اندازد و خودش به جای منادی می نشیند و منادی می شود و منادای قبلی که بعد از «أی» واقع شده است بدل یا عطف بیان از این منادی واقع می شود.

«أی» همیشه دائم اضافه است بجز «أی» وصیله که نه لفظاً و نه معنأً اضافه نمی شود و بجز «أی» استفهامیه که از باب حکایت می آید یعنی با توجه به مفرد، مثنی و جمع بودن اسم می آید، مثلاً در رجلان گفته می شود: «أیان» .

## «ب»

این حرف یکی از حروف جر بوده و دارای چهارده معنا می باشد :

الأول : إلصاق : إلصاق به معنای چسبیدن می باشد که خود بر دو قسم می باشد:

الف) حقیقی : یعنی چسبیدن حقیقتاً محقق شده باشد مانند : «أَمَسَكْتُ بَزِيدٍ» که در این مثال واقعاً طرف متکلم خود را نزدیک به او کرده و او را گرفته است.

ب) مجازی : یعنی چسبیدن واقعاً مانند مثال قبلی واقع نشده است بلکه چون شاید شدت قرب زیاد بوده به آن هم مجازاً گفته می شود إلصاق مانند : «مَرَرْتُ بَزِيدٍ» که واقعاً به زید نچسبیده بلکه از کنارش عبور کرده است و می توان این گونه هم گفت که منظور از چسبیدن، چسبیدن به مکان عبور زید باشد.

## ضابطة :

می توان ضابطه ای با این عنوان بیان کرد که اگر إلصاق به خود مجرور باشد حقیقی گفته می شود و اگر به خودش نباشد بلکه به مکانش و یا زمانش و... باشد مجازی گفته می شود.

و باید توجه داشت که **آمّ المعانی** این حرف هم همین معنا می باشد.  
**الثانی** : تعدیه : این معنا در موردی کاربرد دارد که فعل لازمی باشد و ما بخواهیم آن فعل را متعددی کنیم که در این صورت به وسیله این حرف متعددی می شود مانند : « **ذهبُ بزیدٍ** » که در این مثال **بزیدٍ** مفعول به با واسطه برای فعل « **ذَهِبْتُ** » می باشد البته باید توجه داشت که برای متعددی کردن فعل راه های دیگری هم وجود دارد که یکی از آنها فقط متعددی به وسیله حرف جر می باشد.

**الثالث** : استعانت : یعنی کمک گرفتن، که در اینجا هم این حرف بر سر مجروری می آید که از آن کمکی گرفته شده است به این معنا علاوه بر استعانت، بسمله هم گفته می شود چون اکثر نحوی ها قائل بر این هستند که « **باء** » موجود در **بسم الله** استعانت یا همان بسمله می باشد مانند « **لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ** ».

**الرابع** : سببیه : یعنی حرفی که می آید بر سر مجروری نشانگر این است که مجرور سبب و علت فعلی و کاری است مانند : « **يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلِ** » ترجمه : ( ای قوم من! شما با انتخاب گوساله (برای پرستش) به خود ستم کردید. ) که در این مثال با آمدن

باء بر سر اتخاذ خواسته بفهماند که علت و سبب ستم قبول گوساله بوده است.

### فرق بین سببیت و استعانة :

نکته قابل توجه این است که «باء» استعانت فقط بر سر أسماء آلات می آید برخلاف «باء» سببیت که هم بر أسماء آلات و هم غیر آلات داخل می شود.

الخامس : مصاحبة : مصاحبة به معنای همراهی کردن می باشد  
مانند: «قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِّنَّا» ترجمه : (گفته شد : یا نوح فرود  
آی همراه با سلامت و برکاتی از ناحیه ما)

السادس : ظرفیت : یعنی یاء مرادف معنای «فی» می باشد مانند : «إِنَّا  
أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ» ترجمه : (ما بر آنها  
طوفانی از شن فرستادیم (و همه را هلاک کرد)، جز خاندان لوط که  
در سحرگاهان نجاتشان دادیم)

السابع : بدل : به معنای جایگزین کردن می باشد مانند : «أَمَّا وَاللَّهِ  
لَوَدِدْتُ أَنْ لِي بِكُمْ أَلْفَ فَارِسٍ مِنْ بَنِي فَرَّاسِ بْنِ غَنَمٍ» ترجمه : (به خدا

سوکند، دوست دارم به جای انبوه شما تنها هزار سوار از قبیله بنی فراس بن غنم در فرمان داشتم)

اثامن : مقابله : و این معنا زمانی استفاده می شود که داخل بر چیزی شود که از چیز دیگر عوض آمده است مانند : «اشتریته بألف» که در این مثال چیزی را عوض از چیز دیگر داده و گرفته است.

فرق بین بدل و مقابله :

در مقابله چیزی را می دهی و به جایش چیز دیگری را می گیری ولی در بدل این گونه نیست یعنی فقط گرفته می شود ولی چیزی داده نمی شود.

التاسع: مجاوزة: یعنی مرادف معنای «عن»، مجاوزة از ماده «جوز» به معنا عبور کردن می باشد که مشروط به این است که بعد از افعالی که مشتق و هم ماده «سوال» هستند واقع شود مانند : «الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۗ الرَّحْمَنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا» ترجمه : (همان کسی که آسمانها و زمین و آنچه را میان این دو وجود دارد، در شش روز آفرید. سپس بر عرش قدرت و تدبیر جهان هستی) قرار گرفت، او خداوندِ رحمان است. از او بخواه که از همه چیز آگاه است.)

**قول بصریون:**

بصریون قائل بر این هستند که «باء» موجود در آیه فوق سببیه است ولی قول شان دارای اشکال است چون اگر بگوییم «باء» سببیه است باید بر این هم قائل باشیم که سوال از مجرور شده است و حال این گفته را نحویون قبول ندارند.

**العاشر : استعلاء :** استعلاء به معنای بلندی و رفعت می باشد مانند: «وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ بِقِنطَارٍ يُؤَدِّهِ إِلَيْكَ» ترجمه : (و در میان اهل کتاب، کسانی هستند که اگر ثروت زیادی به رسم امانت به آنها بسپاری، آن را به تو باز می گردانند) در این آیه «باء» مرادف معنای «علی» می باشد.

**الحادی عشر : تبعیض :** یعنی بعضی بعضی کردن مانند : «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ» ترجمه : (مسح کنید بعضی از سرتان را.)

**الثانی عشر : قَسَم :** برای قسم ما چهار حرف داریم که عبارتند از : «باء، واو، تاء، لام» که ام القسم از آنها باء می باشد که خود دارای خصوصیتی می باشد:

الف) جائز است فعل قسم همراه آن ذکر شود مانند: «فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ يَا بَنِي أُمِيَّةَ».

ب) می تواند بر ضمیر هم داخل شود مانند: «بِكَ لِأَفْعَلَنَّ»

ج) در قَسَم استعطافی نیز استعمال می شود یعنی جوابش جمله انشائی می شود مانند: «بِاللَّهِ هَلْ قَامَ زَيْدٌ؟»

**نکته:**

منظور از استعطاف این است که متکلم قسم به کار می برد تا مخاطب مهربانی و عطف کرده و جوابش را بدهد.

الثالث عشر : غاية : یعنی همان مرادف معنای «الی» مانند : «وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ» ترجمه: (و او به من نیکی کرد آنگاه که مرا از زندان بیرون آورد.)

الرابع عشر : توكيد : حرف در این صورت زائده بوده و صرفاً برای توكيد استفاده می شود که این خود در ششی موضع می باشد:

۱. فاعل : که زائد واقع شدن در این مورد واجب، غالب و ضروری است.



الف) واجب: مانند: «أَحْسِنِ بَزِيدٍ» در قول جمهور که در اصل این چنین بوده «صَارَ ذَا حُسْنٍ» سپس صیغه خبریه به صیغه انشائیة تغییر یافته و به همین خاطر «باء» اضافه شده است به خاطر اصلاح لفظ.

ب) غالبی: در فاعل فعل «کفی» مانند: «کَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً» که در این مثال دو قول وجود دارد:

۱. زجاج و ابن هشام: معنای کفی «اکتف» انشائیة می باشد و باء برای تعدیه است.

غیر زجاج: این افراد می گویند الله فاعل کفی بوده و «باء» زائدة می باشد.

**سوال:**

آیا در زبان عرب مثالی وجود دارد که فعل ماضی را به جای فعل أمر استفاده کنند؟

**جواب:**

بله وجود دارد مانند: «اتَّقِيَ اللَّهَ امْرُؤًا فَعَلَ خَيْرًا يُرْتَبُ عَلَيْهِ» که منظور «لَيَّتَقِي» و «لَيَفْعَل» می باشد چون بعد از شرط امر، جواب فعل مضارع مجزوم می شود و حال اینکه اینجا مجزوم است.

### دلیل دیگر زجاج:

اگر بین فاعل و فعل به غیر از «إِلَّا» فاصله انداخته شود مذکر و یا مونث بودنش جائز می باشد و مونث بودنش کثیر است ولی حال می بینیم که این گونه نبوده و همیشه مذكر آمده است.

### جواب ابن هشام:

فاصله بین فاعل و فعل مجوز جائز الوجهین بودن است نه موجب.

### اشکال مقدر بر ابن هشام:

ما مثال هایی می بینیم که واجب بوده و تغییر نکرده است مانند : «أَحْسَنُ بَهْنِدٍ».

### جواب ابن هشام:

علت اینکه أحسن مذکر آمده این است که نمی توان به صیغه های امر «تاء» ملحق کرد.

ج) ضرورة : همان ضرورت های پنج گانه مانند قول شاعر:

ألم يأتِكَ والأنباءُ تَنمي      بما لاقتُ لبونُ بني زيادٍ

### قول ابن ضائع :

ابن ضائع گفته است همانا «باء» متعلق به «تنمی» می باشد و فاعل «یاتی» مقدر می باشد و این مسئله از باب تنازع بوده و عمل به دومی داده شده است.

۲. بر سر مفعول : مانند: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» ترجمه: (و خود را به دست خود، به هلاکت نیفکنید.)

اما بعضی افراد گفته اند که امکان ندارد «باء» زائده بر مفعول داخل شود و در آیه فوق «تُلْقُوا» درست است متعددی به نفسه است ولی چون متضمن معنای «تقضوا» که متعددی به حرف جر است می باشد و حکم آن را برداشته است.

۳. برسر مبتدأ : مانند : « خَرَجْتُ إِذَا بَرِيدٍ ».

۴. بر سر خبر : که این خودش دو قسم می باشد :

الف) در کلام منفی واقع شده خبر : که در این صورت قیاساً «باء» می آید مانند : « لَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ ».

ب) در کلام مثبت واقع شود خبر : که در این صورت سماعاً «باء» می آید مانند : « وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا » ترجمه : (اما کسانی که مرتکب گناهان شدند، جزای بدی به مقدار آن دارند.)

۵. حالی که عاملش منفی است : این در زمانی داخل بر سر حال می شود که عامل حال منفی باشد مانند :

فَمَا رَجَعَتْ بِخَائِبَةٍ رَكَابٌ      حَكِيمٌ بِنُ الْمُسَيَّبِ مُنْتَهَا هَا

ترجمه : (پس که بر نمی گردد در حال نا امید، رکابی «شتری که با آن مسافرت می روند» که از صفت آن است غایت بودن حکیم بن مسیب.)

۶. توکید به وسیله کلمات «نفس» و «عین» : تأکید بر دو نوع است :

الف) لفظی : تکرار خود لفظ باشد مانند : « ضَرَبَ زَيْدٌ زَيْدًا ».

ب) معنوی : که در این مورد با کلماتی مانند : «نفس»، «کل»، «عین» تأکید می شود و شاهد مثال و مورد بحث ما هم همین مورد می باشد که در این صورت بر سر سرش «باء» زائده می آید مانند : «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ» ترجمه : ( زنان مطلقه، باید تا سه مرتبه عادت ماهانه دیدن (و پاک شدن) انتظار بکشند).

## «بل»

این حرف برای إضراب می آید إضراب یعنی روی برگرداندن از معنای ما قبل و روی آوردن به معنای ما بعد که حال در خودش تقسیمات وجود دارد :

الأول : بین دو جمله واقع شود که این خود از جهت معنایی دو صورت دارد :

۱. صرف إضراب (انتقالي) : انتقال از ماقبل به ما بعد مانند :

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ﴿١٠﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى ﴿١١﴾ بَلْ تُؤَوتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا  
 « ترجمه : (به یقین کسی که خود را پاکیزه ساخت، رستگار شد ﴿١٠﴾ و  
 (آن کس که) نام پروردگارش را یاد کرد و نماز خواند ﴿١١﴾ ولی شما  
 زندگی دنیا را مقدم می دارید.)

۲. اِضْرَابٌ هَمْرَاهُ بِاِبْطَالٍ (ابطالی) : یعنی علاوه بر اینکه از کلام ما  
 قبل روی گردان است کلام ما قبل را متکلم باطل می داند  
 مانند: «وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَ اللَّهِ بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ» ترجمه :  
 (آنها گفتند: «خداوند رحمان فرزندی (برای خود) انتخاب کرده  
 است». او منزّه است، بلکه (فرشتگان) بندگان شایسته اویند.)

### نکته :

بنابر رأی صحیح «بل» موجود در جمله حرف ابتداء بوده و حرف  
 عاطفه نیست.

الثانی : بین دو مفرد واقع شود که این هم خود بر دو قسم است :

۱. در کلام مثبت باشد و یا امری مقدم شود مانند : «جاء زيدٌ بل عمرٌ»  
 که در این صورت ما قبل مسکوت عنه گذاشته می شود و حکم به ما بعد  
 داده می شود به این قسم از «بل» عاطفه ناقلة گفته می شود.

۲. در کلامی واقع شود که ادات نهی یا نفی بر «بل» مقدم شده باشد مانند: «ما جاءَ زیدٌ بلِ عمرٌ» که حکم ما قبل را برای آن تقریر کرده و ضد حکم سابق را به ما بعد می دهد و این قسم را هم عاطفه تقریریه می نامند.

**نکته :**

گاهی قبل از «بل» لا زائده قرار می گیرد که این خود دو صورت دارد:

۱. ما قبل «بل» مثبت باشد : در این صورت «لا» تأکید برای إضراب است.

۲. ما قبل «بل» منفی باشد : در این صورت «لا» برای تأکید و تثبیت حکم ما قبل می باشد.

**«بلی»**

این حرف، حرف جواب بوده که مختص برای جمله های منفی می باشد و آنها را تبدیل به جمله مثبت می کند و فرقی نمی کند جمله ای که در آن از «بلی» استفاده می شود ادوات استفهام وجود داشته باشد یا نباشد.

۱. خالی از ادوات استفهام مانند: «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ» ترجمه: (کافران پنداشتند که هرگز برانگیخته نمی شوند، بگو: «آری به پروردگارم سوگند که همه شما (در قیامت) برانگیخته خواهید شد.)

۲. مقرون به ادوات استفهام باشد: که این خود سه صورت دارد:

الف) حقیقی مانند: «أَلَيْسَ زَيْدٌ بِقَائِمٍ؟» ترجمه: (آیا زید قائم نیست؟)

ب) توییخی مانند: «أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ» ترجمه: (آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم.)

نظر برخی در مورد قسم تقریری «بلی»: :

هنگامی که نفی در جمله ای باشد که همراه با همزه استفهام تقریری است به منزله نفی خالی از ادوات تقریری لحاظ می شود و آن نفی به وسیله «بلی» ابطال می شود.



از آنجا که در موقع اقرار گرفتن، از وجود، سوال و اقرار گرفته می شود نه از عدم و چون «بلی» در جواب جمله منفی می آید و اقرار هم موجب مثبت بودن جمله می شود پس علما اقرار را نادیده می گیرند.

**قول ابن عباس :**

ابن عباس می گوید : اگر مردم در جواب «أ لست بِرَبِّکم» بگویند: «نعم» کافر می شوند چون «نعم» برای تصدیق مخبر می باشد به همین خاطر جمعی از فقها گفته اند: اگر کسی به مخاطبش بگوید : «أ لیس لی علیک ألف» و مخاطب جواب دهد «بلی» لازم می آید بر زمه مخاطب تا هزار دینار را بدهد چون «بلی» نفی جمله سابق را ابطال می کند و همزه تقریری کالعدم فرض می شود، ولی اگر بگوید «نعم» بر ذمه اش چیزی ثابت نمی شود.

**قال الآخرون :**

ولی جماعتی از نحویون می گویند : در هر صورت (چه بگوید : «بلی» و چه بگوید: «نعم») بر ذمه مخاطب هزار دینار ثابت می شود این افراد دلیل برای گفته خود، عرف را آورده اند که در عرف با گفتن هر دو دین ثابت می شود.

## «ثُمَّ»

«ثُمَّ» اسم اشاره ای است که به وسیله آن به مکان بعید اشاره می شود  
مانند: «وَأَزَلُّنَا ثُمَّ الْآخِرِينَ» ترجمه: (و دیگران [= لشکر فرعون] را  
نیز به دریا نزدیک ساختیم.)

ویژگی های «ثُمَّ»:

الف) یکی از ظروف غیر متصرف است یعنی نقش دیگری بجز ظرف بر  
نمی دارد.

ب) حرف تنبیه قبل از «ثُمَّ» واقع نمی شود.

ج) بعد از «ثُمَّ» از کاف خطاب نمی توان استفاده کرد.

## «ثُمَّ»

این کلمه حرف عطف بوده و دارای سه ویژگی می باشد:

الف) تشریک : یعنی ما بعد و ماقبل این کلمه در حکم شریک هستند.

ب) ترتیب : یعنی حکم موجود اول برای ماقبل «ثُمَّ» ثابت می شود و بعد به ترتیب به ما بعدش ثابت می شود.

ج) مهلت (تراخی) : یعنی بین ما قبل و مابعد این حرف در اثبات یک حکم فاصله وجود دارد.

### اختلافات موجود در این مورد :

تشریک: به نظر اخفش و کوفیون «ثُمَّ» موجود در آیه ای که خواهد آمد زائده می باشد: «حَتَّىٰ إِذَا صَافَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَافَتْ عَلَيْهِمُ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ» ترجمه : ( تا آن جا که زمین با همه وسعتش بر آنها تنگ شد. (حتی) در وجود خویش، جایی برای خود نمی یافتند. (و) دانستند پناهگاهی در برابر عذاب خدا جز رفتن به سوی او نیست. سپس خدا رحمتش را شامل حال آنها نمود.)

### اختلاف در معنای ترتیب «ثُمَّ» :

بعضی افراد معنای ترتیب «ثُمَّ» را رد کرده و می گویند دوشاهد مثال وجود دارد که از آنها معنای ترتیب خارج نمی شود.

(الف) «خَلَقَكُمْ مِّنْ نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا».

(ب) إِنَّ مَن سَادَ ثُمَّ سَادَ ابوه      ثُمَّ قَدْ سَادَ قَبْلَ ذَلِكَ جَدُّهُ

### توضیح اشکالات فوق :

۱. اگر «ثُمَّ» را برای ترتیب در نظر بگیریم در آیه این معنا پیش می آید که بگوییم خلقت انسان به این صورت بوده اول حضرت آدم بعد بنی آدم و بعد از آن حضرت حوا که این معنا درست نیست چون بنی آدم مؤخر از حضرت حوا بود.

۲. معنای دومی که با لحاظ کردن معنای ترتیب برای «ثُمَّ» پیش می آید این است که بگوییم اول فرزند مجد و کمال پیدا کرده و بعد از آن پدر و جد مجد و کمال پیدا کرده اند.

### جواب برای اشکال ها :

۱. در آیه معطوف علیه «خَلَقَكُمْ» نیست بلکه کلمه محذوفی است که آن محذوف معطوف علیه است یعنی «أَنْشَأَهَا» که به معنای «خلق ها» می باشد و با گرفتن این لفظ به عنوان معطوف علیه هیچ مشکلی به وجود نمی آید.

ترجمه با در نظر گرفتن «أنشأها» به عنوان معطوف علیه: (خلق کردیم شما را از نفس واحد که این صفت را دارد که نشأت گرفته از آن نفس واحد و بعد از آن زوجش.)

۲. جمله عطف شود بر «واحد» که تأویل به فعل شده است که به تأویل رفته اش می شود «تَوَحَّدت» معنی آیه با این فرض می شود (خداوند خلق کرد شما را از نفس واحدی سپس خلق کرد از همان نفس واحد زوجش را.)

۳. درست است «ثُمَّ» برای ترتیب است ولی صرفاً آمده تا ترتیب اخبار را برساند به عبارت دیگر «ثُمَّ» می خواهد این را برساند که جمله اول خبر اول و جمله دوم خبر دوم می باشد.

جواب ابن هشام از شعر:

گفته شما به صورت کلی درست نیست یعنی نمی توان به صورت کلی گفت هیچ فرزندی قبل از جد و پدر نمی تواند مجد و کمال پیدا کند چرا که اگر بخواهیم برای رد آن گفته مثالی بزنیم نمونه بارز شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می باشند.

اختلافات در ویژگی مهملة بودن «ثُمَّ»:

فراء گمان کرده مهملة (فاصله و مهلت بین وقوع حکم بر معطوف علیه و معطوف) بودن «ثُمَّ» دائمی نبوده و گاهی خالی از این ویژگی می شود و دلایل موارد و مثال های عطف خبر بر خبر است که قبلاً جوابش گفته شد.

## «مسألة»

سوال :

اگر بعد از «ثُمَّ» فعل مضارع قرار بگیرد در حالی که قبل از «ثُمَّ» هم ادات و فعل شرط وجود داشته باشد اعراب فعل مضارع چگونه خواهد بود؟

جواب :

در این مسئله دو نظریه وجود دارد :

۱. اکثر ادباء : فعل مضارع ما بعد «ثُمَّ» مجزوم می شود.

۲. کوفیون : اگر فعل مضارع بعد «تُمَّ» قرار بگیرد در این صورت هم نصب جائز است و هم جزم.

نظر ابن مالک :

ابن مالک می گوید؛ اگر فعل مضارع بعد از «تُمَّ» در جواب فعل طلب یا فعل امر و نهی قرار گیرد سه نوع اعراب در او جائز می باشد : (رفع، نصب، جزم).

### «حاشا»

این کلمه به سه نوع استفاده می شود :

الأول : فعل متعددی متصرف مانند : «حاشیتَه» که به معنای «استثنیته» می باشد مانند :

ولا أرى فاعلاً في الناس يُشبههُ      ولا أحاشي من الأقسام من أحدٍ

ترجمه : ( و نمی بینم بین مردم عامل خیری را که شبیه او باشد و در این مورد استثناء نمی کنم فردی را از اقوام انسان ها).

که شاهد مثال در «أحاشی» می باشد که به معنای استثناء استفاده شده و فعل متعدد متصرف می باشد.

الثانی : تنزیحیه ( مبراء کردن) یعنی این نوع حاشا فعل و وصفی را از کسی یا چیزی دور دانسته و مبراً می کند این نوع حاشا مشروط بر این است که بعد از او لفظ جلاله «الله» آمده باشد و این لفظ جلاله در این صورت مجرور خواهد شد به دو دلیل :

۱. به این صورت که «حاشا» مضاف واقع شود و «الله» مضاف إليه برای او واقع شود که در این صورت الف حاشا حذف می شود مانند : «حاش الله».

۲. لفظ جلاله «الله» مجرور واقع می شود ولی این بار نه به خاطر خود «حاشا» بلکه به خاطر مجرور محذوف، که در این صورت الف «حاشا» هم حذف نمی شود مانند: «حاشاً لله».

اختلاف در ماهیت «حاشا» تنزیحیه :

میان اینکه آیا این نوع «حاشا» فعل است یا اسم بین نحویون اختلاف است که حال به بیان آن اختلافات می پردازیم :



الف) ابن جنی، مبرد، کوفیون : این افراد قائل بر این هستند که «حاشا» فعل می باشد.

**دلیل های این افراد :**

۱. دلیلی که برای فعل بودن «حاشا» آورده اند این است که امکان حذف الف «حاشا» وجود دارد و این حذف تنها مختص فعل می باشد و در حرف دیده نشده است.

۲. بعد از حاشا گاهی حرف جر دیده می شود و وحال اینکه حرف نمی تواند به حرف دیگر داخل شود.

ب) ابن هشام : این نوع «حاشا» اسم بوده و به معنای برائت و تنزیح می باشد یعنی مصدری بوده که جانشین از فعل شده است.

**اشکال ابن هشام بر فعل بودن :**

او می گوید؛ این دو دلیلی که آورده شد فقط می تواند حرف بودن «حاشا» را نفی کند و اسمیت هنوز باقیست.

الثالث : «حاشا» برای استثناء باشد که در خود این دو قول وجود دارد

:

الف) سیویه، اکثر بصریین : این افراد معتقداند که «حاشا» حرف جر بوده و همیشه را بر خلاف «إلا» که نصب می داد جر می دهد.

ب) جماعتی از نحویین : جماعتی قائل بر این هستند که کثیراً حرف جر استفاده می شود ولی گاهی هم فعل متعددی استفاده شده است که در این صورت متضمن معنای «إلا» استثنائی می باشد که در این هنگام فاعل «حاشا به معنای جانب» ضمیر مستتری است که به یکی از سه موضع بر می گردد :

۱. به مصدری که از ما قبل خارج می شود مانند : «جاء القوم جانب المجيء زیداً».

۲. به اسم فاعلی که از ماده فعل ماقبل درست می شود مانند : جاء القوم جانب الجائن».

۳. به کلمه «بعض» که مضاف برای ضمیر فاعل فعل قبل می باشد و این بعض از اسم عامی که قبلاً ذکر شده است فهمیده می شود مانند: «جاء القوم جانب بعضهم زیداً».

«حتی»

«حتی» حرفی بوده که سه معنا دارد :

**الأول :** انتهای غایه : این معنا برای «حتی» غالبی بوده و بیانگر این است که ما بعد غایت برای ماقبل می باشد مانند : «أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأْسِهَا» ترجمه : (خوردم ماهی را حتی سرش را.)

**الثاني :** تعلیل : یعنی ما بعد علت برای ماقبل می باشد مانند : «شَرِبْتُ الدَّوَاءَ حَتَّى أَصِحَّ» ترجمه : (خوردم دوا را و به خاطر آن صحت پیدا کردم.)

**الثالث :** إستثناء : یعنی حکم مابعد را از ما قبل استثناء و جدا می کند به عبارت دیگر حکم ثابت شده برای ماقبل از ما بعد اخراج می کند مانند : ( لیس العطاءً موجوداً حتی تجود ) ترجمه : ( عطا محقق نمی شود مگر با جود.)

**وجوه استعمال «حتی» :**

در استعمال «حتی» سه وجه وجود دارد :

۱. جازه : این وجه در هر سه معنا می تواند باشد.

۲. عاطفه : این وجه تنها در انتهای غایت محقق می شود.

۳. ابتداء : این قسم هم همانند قسم قبلی فقط در انتهای غایت استفاده می شود.

الأول : جارة : وجه اول از «حتی» که حرف جر می باشد در عمل و معنا مانند «إلی» جاره هست.

### فرق بین «إلی» و «حتی» جاره :

الف) در مجرور «حتی» دو شرط وجود دارد که در مجرور «إلی» وجود ندارد:

۱. مجرور «حتی» فقط اسم ظاهر قرار می گیرد برخلاف «إلی» که ضمیر هم می تواند مجرورش قرار گیرد.

۲. اگر «حتی» ، مسبوق به چیزی باشد که دارای اجزاء است باید مجرور «حتی» جزء آخر یا متصل به آخر آن شیء دارای اجزاء باشد.

ب) مجرور «حتّی» در حکم ما قبلش می باشد البته در مواردی که قرینه بر خلافتش نباشد ولی مجرور «إلی» در مواردی که قرینه وجود نداشته باشد خارج می شود.

ج) «إلی» در مواردی استفاده می شود که «حتّی» قابلیت استفاده را ندارد و «حتّی» در مواردی استفاده می شود که «إلی» نمی تواند مورد استفاده قرار بگیرد مانند: «کُتِبَتْ إلی زیدٍ و أنا إلی عمرو» چون حتّی دلالت بر تدریج دارد و «حتّی» می تواند داخل بر سر فعل مضارع بر خلاف «إلی» چون «إلی» فقط حرف جر استفاده شده است بر خلاف «حتّی» که ابتدائیت هم استفاده شده است.

### ناصب فعل مضارع بعد «حتّی» :

در ناصب فعل مضارع بعد «حتّی» دو قول وجود دارد :

الف) بصریون : اهل بصره قائل بر این هستند که «أن» مقدری وجود دارد که فعل مضارع را نصب می دهد.

ب) کوفیون : اهل کوفه هم معتقدند که ناصب فعل مضارع خود «حتّی» می باشد.

معانی «حتی» داخل بر فعل مضارع :

برای «حتی» داخل بر فعل مضارع سه معنا لحاظ می شود :

۱. مرادف «إلی» : یعنی همانند «إلی» به معنای انتهای غایت می باشد مانند: «قَالُوا لَنْ نُبْرَحَ عَلَيْهِ عَاكِفِينَ حَتَّىٰ يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَىٰ» ترجمه : (ولی آنها گفتند: «ما همچنان گرد آن می مانیم (و آن را پرستش می کنیم) تا موسی به سوی ما بازگردد.)

۲. مرادف «کی» : یعنی برای بیان علت ماقبلش می آید مانند : «هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا» ترجمه : (آنها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد پیامبر خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند.)

۳. مرادف «إلا» استثنائية :

مانند :

لَيْسَ الْعَطَاءُ مِنَ الْفُضُولِ سَمَاحَةً حَتَّىٰ تَجُودَ وَ مَا لَدَيْكَ قَلِيلٌ

ترجمه : ( نیست بخشیدن از زیادی های اموال جود و کرم مگر اینکه ببخشی در حالی که آنچه که در نزد تو از اموال است قلیل باشد. )

شروط منصوب شدن فعل مضارع بعد «حتی» :

برای منصوب شدن فعل مضارع بعد از «حتی» این شرط شده که زمانش آینده باشد از دو حیث :

۱. نسبت به زمان تکلم آینده باشد (واقعاً) مانند : «سِرْتُ حَتَّى أُدْخَلَ الْكُوفَةَ».

۲. نسبت به زمان قبلش آینده باشد مانند : : «سِرْتُ حَتَّى أُدْخَلَ الْكُوفَةَ».

**شروط مرفوع شدن فعل مضارع :**

زمانی فعل مضارع مرفوع می شود که زمانش حال باشد و این خود از دو دیدگاه می تواند باشد :

۱. نسبت به زمان تکلم حال باشد.

۲. حال محکیه باشد یعنی به گونه ای سخن را بگوید که گویی الان دارد اتفاق می افتد.

برای اینکه بتوانیم فعل مضارع بعد «حتی» را رفع دهیم سه شرط وجود دارد:

۱. زمان فعل مضارع حال قصد شود.

۲. معلول برای ماقبل «حتی» باشد.

۳. ما بعد «حتی» غیر رکن و فضله در جمله باشد.

الثانی : عاطفة : وجه دوم از «حتی» عاطفه بودن می باشد.

**فرق های بین «حتی» و «واو» عاطفه :**

بین «حتی» و «واو» عاطفه فرق هایی وجود دارد که حال به آنها می پردازیم:

**الف) برای معطوف «حتی» سه شرط وجود دارد:**

۱. معطوفش باید اسم ظاهر باشد پس معطوفش ضمیر واقع نمی شود.

۲. معطوفش بعد از ماقبل جمعش یا جزئی از ماقبلی که کل است واقع بشود.

۳. ما بعد و ماقبل «حتی» با هم اختلاف کمی یا کیفی داشته باشد.



ب) «حتی» نمی تواند جمله را عطف کند به خاطر شرطی که گذشت ( بودن ما بعد «حتی» جزء یا بعض از ما قبلش) و آن شرط محقق نمی شود مگر در مفردات.

ج) اگر معطوف علیه «حتی» مجرور باشد باید اعاده خافض شده و بر سر معطوف هم همان جارّ تکرار شود.

**نکته :**

عطف به وسیله «حتی» قلیل می باشد تا جایی که اهل کوفه عاطفه بودن «حتی» را قبول ندارند.

الثالث : ابتدائیت : این نوع «حتی» حرفی است که در ابتدای کلام واقع می شود و مدخولش سه چیز واقع می شود :

الف) جمله اسمیه : اولین محلی که «حتی» ابتدائیت داخل می شود جمله اسمیه می باشد مانند :

فوا عَجَبًا حَتَّى كَلِبَّ نَسْبُنِي      كَأَنَّ أَدَاها نَهَشَلُ أَوْ مَجَاشِعُ

ترجمه : ( پس عجباً که حتّی توله سگی مرا دشنام می دهد گویا ادای او مانند پیری است که به لرزه افتاده (مجاجع) نام شخصی است ))

(ب) جمله فعلیه : این خود بر دو نوع می باشد :

۱. جمله فعلیه ای که فعلش مضارع باشد مانند : « وَزُلُّوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ » ترجمه : (و آنچنان بی قرار شدند که پیامبر و افرادی که با او ایمان آورده بودند گفتند: پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!)

۲. جمله فعلیه ای که فعلش ماضی باشد مانند : « ثُمَّ بَدَلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّى عَفَوْا » ترجمه : (سپس) هنگامی که این هشدارها در آنان اثر نگذاشت، نیکی (و فراوانی نعمت و رفاه) را به جای بدی قرار دادیم. آنچنان که فزونی گرفتند.)

نکته :

برای جمله ای که بعد از «حتّی» ابتدائیت واقع می شود محلی از اعراب نیست.

گاهی می شود که در «حتّی» هر سه نوع امکان داشته باشند مانند : «أَكَلْتُ السَّمَكَةَ حَتَّى رَأَسَهَا» می توان «رأس» را جر داد بنابر

فرض «حتی» جاره و به معنای «الی» و یا می توان نصب داد بنا بر فرض «حتی» عاطفه که در این صورت معطوف علیه «سمکه» می باشد و می توان رفع هم داد بنا بر ابتدائیت.

ولی اگر گفته شود: «قام القوم حتی زید قام» در این صورت رفع و جر جائز است فقط و نمی توان نصب داد.

### علت جواز رفع :

۱. ابتدائیت را فرض کرده و ما بعد «حتی» را رفع می دهیم.
۲. بنا بر عاطفه گرفتن «حتی» به این صورت که «زید» را به «القوم» عطف کنیم.
۳. سومین مورد این است که فعلی را محذوف در نظر بگیریم که در این صورت اسم بعد از «حتی» فاعل برای آن فعل محذوف می باشد و باید این را هم مد نظر داشت که «حتی» در این صورت باز هم ابتدائیت می باشد.

حال باید توجه داشت که ترکیب خود جمله در صورت اول خبر و در صورت دوم تأکید جمله اول و در صورت سوم هم جمله مابعد مفسر جمله ماقبل «حتی» می باشد.

### «حیث»

«حیث» کلمه ای است که مبنی بوده و در حرکه آخرش سه وجه وجود دارد :

الف) ضمّه : علت پذیرفتن «حیث» این حرکه را تشبیه به غایات ( قبل و بعد) می باشد چون این دو کلمه زمانی ضمه بر می دارند که مضاف الیه شان حذف شود و از آنجا که مضاف الیه «حیث» جمله واقع می شود و چون با اضافه شدن در او اثری حاصل نمی شود جمله در حکم معدوم گرفته می شود.

ب) کسره : بنا بر اصل التقاء ساکنین کسره داده می شود بنا بر قاعده : « اذا التقى الساکنین حرّک بالکسر».

ج) فتح : چون عرب راحت طلب بوده و نمی خواهد زیر فشار برود و از آن جهت هم که فتحه راحت ترین حرکات می باشد این حرکه را هم بنا بر تخفیف می دهد.

نکته :

بعضی افراد هستند که «حیث» را معرب خوانده و اعراب می دهند مانند : «وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِّنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ» ترجمه : ( و کسانی که آیات ما را تکذیب کردند، ما آنان را از جایی که نمی دانند، به تدریج به سوی عذاب پیش می بریم) درست است آیت احتمال وجود دارد که در این مثال «حیث» مبنی بر کسر باشد ولی باز این افراد قائل به معرب بودن آن شده اند.

باید با این نکته توجه کرد که «حیث» بنا بر اتفاق نحوین برای بیان مکان می آید البته گاهی هم می شود که برای زمان هم استفاده شود.

نکته :

یکی از شروط «حیث» همان طور که قبلاً هم گفته شد اضافه شدن به سوی جمله می باشد و در اینکه این جمله اسمیه باشد یا فعلیه فرقی نیست ولی غالباً به سوی جمله فعلیه اضافه می شود.

**تبصره :**

باید این مطلب را هم مد نظر داشت که هر قاعده کلی و عامی دارای تبصره و استثنایی می باشد و از این جهت گاهی دیده می شود که «حیث» هم به جمله اضافه نشود شاهد مثالی که می توان گفت در اول کتاب صمدیه شیخ بهایی می باشد : «النحو : علمٌ بقوانینِ الفاظِ العربِ، من حیثِ العرابِ و البناءِ» که «حیث» به سوی مفرد اضافه شده است.

**نکته :**

اگر به «حیث» ما کافه (نگهدارنده از عمل) متصل شود در این صورت معنای شرط را می رساند و همانند دیگر ادات موجب می شود فعل شرط و جواب شرط مجزوم شوند.

**«خلا»**

این کلمه بر دو نوع می باشد :

**الأول :** استثناء : این نوع حرف استثناء ما بعدش را به خاطر جاژه بودنش جرّ می دهد مانند : «جاء القوم خلا زید».

حال در اینکه محل «خلا» و ما بعدش از جهت اعراب چیست دو قول وجود دارد :

الف) برخی افراد قائل بر این شده اند که محلشان نصب بوده و عامل نصب معنوی می باشد أي : کامل و تام بودن.

ب) ولی به نظر برخی دیگر «خلا» و مجرورش کلهما متعلق به فعل یا شبه فعل قبل از «خلا» می باشند.

**نظر مصنف :**

به نظر مصنف قول اول بهتر از قول دوم می باشد چون در مورد دوم غرض از حرف جرّ بودن (کشیدن معنای مجرور و چسباندن به معنای فعل یا شبه فعل) وجود ندارد چون علاوه بر اینکه معنا را نمی چسباند دور و قطع هم می کند.

الثانی : فعل متعددی : نوع دوم از «خلا» فعلی می باشد که اسم ما بعد خود را بنا بر مفعول بودن نصب داده و فاعلش همواره ضمیر مستتر قرار می گیرد مانند : «قاموا خلا زیداً»

**نکته:**

نکته قابل توجه این است که در این گونه موارد می توانیم ما بعد از «خلا» را جر هم دهیم اما باید توجه داشت که این جواز دو وجه زمانی است که قبل از «خلا»، «ما» مصدری نیامده باشد و لکن اگر «ما» مصدری آمده باشد فقط می توانیم ما بعد را نصب دهیم چون «ما» مصدری فقط بر فعل داخل می شود.

**سوال:**

موضع و محل «ما خلا» چیست؟

**جواب:**

«ما خلا» محلاً منصوب می باشد ولی در اینکه بنا بر چه نقشی نصب گرفته اقوالی وجود دارد :

الف) سیرافی: جناب سیرافی قائل بر این است که علت نصب حال واقع شدن می باشد.

ب) قیل: بر خی علت نصب را ظرف واقع شدن دانسته اند.

ج) ابن خروف: ابن خروف هم علت نصب را استثناء بودن «ما خلا» دانسته و به «غیر» تشبیه اش کرده است.



## «رَبِّ»

این کلمه حرف جرّ بوده و دارای دو معنا می باشد :

۱. تعلیل: حین معنا کردن «گاهی» معنا می شود مانند: «رُبَّمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ» ترجمه: (کافران گاهی آرزو می کنند که کاش مسلمان بودند).

۲. تکثیر: این قسم هم در معنی «چه بسا» معنی می شود مانند:

وَأَبْيَضَ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بَوَجْهِهِ      ثَمَالُ الْيَتَامَى عَصْمَةٌ لَأْرَامِلِ

ترجمه: ( و شخص نورانی و درخشانی که به آبروی او از ابرها درخواست باران می شود، او که دادرسی یتیمان و پناه و حافظ بیوه زنان است.)

باید توجه داشت که از اداتی که هم معنای «رَبِّ» بوده و تکثیر را می رساند «کم» خبریّه می باشد مانند: «كَمْ مِنْ قَبِيحٍ سَتَرْتَهُ» و اداتی مثل «قد» هم وجود دارد که گاهی افاده تعلیل می دهد و گاهی افاده تکثیر که در باب خود در آینده اشاره خواهد شد.

فرق بین «رَبَّ» با بقیه حروف جر:

۱. لازم است این حرف جرّ در اول کلام واقع شود یعنی صدارت طلب باشد.

۲. اسم بعد از «رَبَّ» که مجرور است باید نکره باشد.

۳. اگر مجرور «رَبَّ» اسم ظاهر باشد همواره صفت برای «رَبَّ» قرأ. می گیرد.

۴. مجرور «رَبَّ» باید مفرد باشد.

۵. مجرور «رَبَّ» باید مذکر باشد.

۶. اگر مجرورش ضمیر باشد باید تمییزی آورده شود که با معنای آن ضمیر مطابق باشد.

۷. به طور کثیر متعلق «رَبَّ» محذوف می باشد و مجرورش محلاً منصوب در نظر گرفته می شود بنابر مفعول واقع شدن بر فعل محذوف.

حال خالی از لطف نیست به این نکته هم اشاره کنیم که حروف جرّ خود دارای سه قسم می باشد :

الف) زائده: در این قسم حروف جر نه معنا دارند و نه متعلق مانند قسم زائد در حروف «من، باء و...».

ب) اصلی: این قسم بر خلاف قسم قبلی هم دارای معنا و هم دارای متعلق می باشد مانند: «باء» سببیت «علی» استعلاء و...

ج) شبه زائد\_ شبه اصلی: در این قسم برای حرف جر معنایی وجود دارد ولی متعلق ندارد مانند: «رَبِّ» که معنا دارد (در اول بحث بیان شد) ولی بنابر مورد هفتم متعلق ندارد یه عبارت دیگر محذوف می باشد.

الحمد لله رب العالمین بحار ۹۹

علی نبضقلی زاره



قالَ النّبىّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :  
«أَعْرَبُوا الْقُرْآنَ وَالتَّمَسُوا غَرَائِبَهُ».